

روحانیون، سرآغاز استبداد سلطنتی بود. با سرکوب همه مخالفان سیاسی و مذهبی و ایجاد محیط ترور و وحشت، ظاهراً آرامش و امنیت مورد نظر برای اجرای برنامه‌های شاه و یکه‌تازی او فراهم شده بود، ولی این آرامش قبل از توفان بود.

ترور نخست‌وزیر

صبح روز اول بهمن، حسنعلی منصور، نخست‌وزیر، در مقابل مجلس شورای ملی هدف گلوله جوانی به نام محمد بخارایی قرار گرفت و پنج روز بعد درگذشت. متعاقب این حادثه، ضارب و چند تن دیگر از متهمین ترور منصور دستگیر شدند و پس از محاکمه در دادگاه‌های نظامی، چهار تن به اسامی: محمد بخارایی، صادق امانی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک‌نژاد به اعدام و نه تن به زندانهای طولانی محکوم شدند. روز ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ حکم صادره درباره آنها اجرا گردید. محکومین به زندان عبارت بودند از: مهدی عراقی، هاشم امانی، حبیب‌الله عسکراولادی، عباس مدرسی‌فر، ابوالفضل حیدری، محمدتقی کلافچی، حاج محیی‌الدین انواری، احمد شهاب و حمید ایپکچی. این گروه وابسته به سازمان مخفی به نام: هیئت مؤتلفه اسلامی بودند.^۹

منصور، با پشتگرمی به قدرت شاه، در حالی که با بحران شدید اقتصادی و سیاسی در کشور دست به گریبان بود، مدت یازده ماه حکومت کرد. بهای چند قلم کالای اساسی، از جمله بنزین را بالا برد و مردم را بیش از پیش ناراضی کرد. ماروین زونیس^{۱۰} محقق و کارشناس آمریکایی امور ایران که در آن موقع در تهران بوده، ترور منصور، نخست‌وزیر را، واکنش ناراضایتی و ناراحتی عمومی، بخصوص قشر فقیر ایران توصیف کرد.^{۱۱}

پس از مرگ منصور، امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر شد. به دستور شاه، سرلشکر پاکروان از ریاست سازمان امنیت برکنار گردید و سرلشکر نعمت‌الله نصیری جای او را گرفت. پاکروان، پس از سپهبد تیمور بختیار، رئیس ساواک شده بود. انتصاب نصیری

۹. برای آگاهی بیشتر در مورد کیفیت ترور و محاکمه متهمین به ترور منصور رجوع کنید به کتابهای ناگفته‌ها، خاطرات حاج مهدی عراقی صفحات ۲۰۸ تا ۲۶۲؛ و بررسی تحلیلی از نهضت امام خمینی صفحات ۸۱۰ تا ۸۲۵.

10. Marvin Zonis

11. Marvin Zonis, The Political Elite of Iran (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1971), p. 98.

در رأس سازمان امنیت خاطره خشونت و بیدادگریهای دوران بختیار را، در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تجدید کرد. در دوران نصیری، ساختار تشکیلاتی ساواک توسعه یافت و به صورت دستگاه پلیسی مخوف و بدنامی در سراسر جهان شناخته شد. سرلشکر محسن مبصر، به جای نصیری، که او نیز سالها در رکن دوم ارتش خدمت کرده بود و در امور پلیسی کارکشته شده بود، در رأس شهربانی کل کشور قرار گرفت. سرهنگ عبدالعظیم ولیان، افسر رکن دوم، با سابقه خدمت در ساواک، مجری برنامه اصلاحات ارضی گردید.

قتل حسنعلی منصور ریشه مذهبی داشت؛ پس از محاکمه و محکومیت عاملان آن، پنج‌جاه و پنج تن از اعضای جمعیتی به نام حزب ملل اسلامی، در پاییز ۱۳۴۴ بازداشت شدند. سرهنگ فرسیو، دادستان ارتش در مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاران در تاریخ ۲۸ دیماه گفت:

«هدف گردانندگان حزب ملل اسلامی ظاهراً تشکیل دولت اسلامی می‌باشد، ولی به‌طوری که مدارک مکشوفه نشان می‌دهد درصدد قیام مسلحانه و جنگ اعصاب بوده‌اند [...] حزب مزبور دارای ۵۵ عضو است که برای ۸ نفر آنها تقاضای اعدام و برای ۴۷ نفر بقیه درخواست مجازات زندان شده است...»^{۱۲}

این گروه، پس از محاکمه در دادگاه نظامی به کیفر زندان محکوم شدند. اعضای حزب ملل اسلامی، همچنین متهمین سوء قصد به محمدرضا شاه که عموماً جوان و از طبقات متوسط، و پایین جامعه بودند، مبارزه مسلحانه را علیه رژیم انتخاب کرده بودند. برخی از این جوانان، به گروههای چریکی پیوستند و تا انقلاب سال ۱۳۵۷ به مبارزه ادامه دادند.

سوء قصد به شاه

با همه کوششهایی که پس از قتل منصور برای حفظ امنیت مقامات مملکت به عمل آمده بود، روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ (۱۰ آوریل ۱۹۶۵) سرباز وظیفه رضا شمس آبادی ۲۲ ساله، یکی از افراد گارد سلطنتی که در کاخ مرمر، مأمور نگهبانی بود، محمدرضا شاه را هنگامی که از اتومبیل در مقابل سرسرای کاخ پیاده شد، به رگبار مسلسل بست. شاه با



آیت الله خمینی در تبعید همراه مأموران امنیتی در ترکیه



آیت الله خمینی در سخنرانی معروف علیه مصدق کابینلاسیون - قم (۴ آبان ۱۳۴۳)

شتاب خود را به داخل ساختمان رسانید، ولی دو تن از درجه داران اسکورت او، مورد اصابت گلوله شمس آبادی قرار گرفته و کشته شدند. شمس آبادی نیز با گلوله درجه داران اسکورت به قتل رسید.

تیراندازی به شاه، رهبر انقلاب سفید، دو ماه و بیست روز پس از ترور نخست وزیر، نشانه نارضایتی شدید و ناپایداری رژیم بود. نخست سعی شد از علنی شدن حادثه جلوگیری به عمل آید؛ خبر روزنامه های عصر روز ۲۱ فروردین حاکی از «نزاع چند سرباز در کاخ مرمر بود که منجر به تیراندازی و قتل دوسه نفر شده بود!» روز بعد، روزنامه ها خبر دادند: «هنگامی که اعلیحضرت عازم دفتر کارشان بوده اند، یک سرباز وظیفه به علت جنون آنی به ایشان تیراندازی کرده و در نتیجه باغبان و دو تن از مأمورین کاخ کشته شده اند...»^{۱۳}

دولت، در مورد حادثه کاخ مرمر، چهارده تن را به اتهام کوشش در انجام سوء قصد به جان شاه بازداشت و محاکمه کرد. هرچند دادستانی ارتش نتوانست ادعای خود را در مورد رابطه بین دستگیرشدگان و رضا شمس آبادی به اثبات برساند، ولی این موضوع روشن شد که متهمین در جلساتی که با هم داشته اند، و یکی از آنها در هتل پالاس تهران بوده، شاه و رژیم او را محکوم کرده بودند. میانگین سن دستگیرشدگان ۲۷ سال بود. همگی به خانواده های متوسط تعلق داشتند، نیمی از آنها معلم یا دانشجو بودند و بیشترشان از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم هواخواهی می کردند. پرویز نیکخواه، ۲۶ ساله، که ظاهراً رهبر گروه شناخته می شد، استاد دانشکده پلی تکنیک تهران بود و در مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی تبحر داشت.

نیکخواه پس از مدتی که از دوره زندان او گذشت، با اعتراف به اشتباه در قبول راهی که انتخاب کرده بود، مورد عفو قرار گرفت. سپس در وزارت اطلاعات به عنوان ایدئولوگ به خدمت رژیم درآمد. وی در مصاحبه اختصاصی با جیمز بیل، استاد دانشگاه، و پژوهشگر آمریکایی در اواخر سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰ میلادی) در دفتر کارش، در وزارت اطلاعات گفته است «اگر در ایران یک تحول سیاسی پایدار صورت نگیرد «انفجار» بزرگی روی خواهد داد.»^{۱۴} نیکخواه، پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ محاکمه و اعدام شد.

بخش دوم

نخست‌وزیری هویدا

انتخاب امیرعباس هویدا به نخست‌وزیری، با توجه به نداشتن شهرت سیاسی و سابقه کوتاه وزارت او در کابینه منصور، با شگفتی تلقی شد. محافل سیاسی در آغاز او را «محلل» می‌دانستند، در صورتی که او بیش از هر نخست‌وزیری در دوران سلطنت پهلویها، در مسند صدارت دوام آورد.

هویدا، که به شیکپوشی، لطیفه‌گویی، حاضرجوابی، و گل «ارکیده» روی سینه‌اش و نیز به داشتن کلکسیون از پیه‌های گران‌قیمت شهرت داشت، مدت دوازده سال و نیم (از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶) عنوان نخست‌وزیری را حفظ کرد. در این دوران، فرمانروای مملکت، شخص محمدرضاشاه بود و سران کشورهای خارجی، از طریق سفیران خود، با شاه ارتباط داشتند. حتی وزیران کابینه که به دستور شاه، و یا به توصیه او انتخاب می‌شدند، جداگانه شرفیابی حاصل می‌کردند و از شاه دستور می‌گرفتند و فرمان می‌بردند.

امیرعباس هویدا، بدون توجه به حدود اختیارات و مسئولیتهای نخست‌وزیر یک کشور مشروطه و با آشنایی به روحیه محمدرضاشاه، سعی می‌کرد مقام خود را حفظ کند و فرمانبردار بی‌چون و چرای «ارباب» باشد. روابط هویدا، با وزیرانش نیز، که اغلب از او حساب نمی‌بردند و خود را منصوب شاه می‌دانستند، به روال معمول حتی مانند نخست‌وزیران بعد از کودتا هم نبود؛ به طوری که گاه وزیران در حضور او، در جلسات هیئت وزیران ضمن مشاجره با یکدیگر، فحاشی می‌کردند. حتی در یک مورد اردشیر زاهدی، وزیر خارجه، در حضور دیگر وزیران، هویدا را، به باد دشنام گرفت.^۱

هویدا، ظاهراً نخست‌وزیر قانونی رژیم مشروطه بود، ولی در جریان بسیاری از مسائل مملکتی قرار نمی‌گرفت و در تصمیم‌گیریهای مهم داخلی، سیاست خارجی، امور

۱. مصاحبه خصوصی نگارنده با یکی از وزیران سابق.

ارتش و امنیتی مداخله نداشت. نصیری، رئیس ساواک، به اصطلاح معاون او بود، ولی با شاه ارتباط مستقیم داشت و گزارشها را بلاواسطه به اطلاع شاه می‌رساند و دستور می‌گرفت.

مردی که «آلت فعل» بودن را، به نخست‌وزیر قانونی بودن ترجیح داد، شاید بعدها و محتملاً در سال ۱۳۵۷ در زندان متوجه شد که حفظ مقام صدارت، به بهای صرف‌نظر کردن از اختیارات قانونی، چه زیانهایی به بار آورده، و مردم ایران را دچار چه مصائبی کرده است. هویدا شاید تصور آن را هم نمی‌نمود که «آرباب» در روزهای آخر سلطنتش، او را به عنوان نخست‌وزیر مسئول مملکت، به زندان بیندازد و خود از کشور بگریزد! درباره رویدادهای دوران زمامداری هویدا، و سرانجام او، به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

تغییرات اجتماعی و اقتصادی

مهمترین عامل موفقیت در اجرای هدفهای انقلاب سفید، جذب تحصیل‌کردگان و متخصصان طبقه متوسط جامعه و مشارکت آنها در اجرای برنامه‌های رفورم اقتصادی و اجتماعی بود. یکی از هدفهای دولت در ایجاد حزب ایران نوین در سال ۱۳۴۵، جلب عده کثیری از جوانان دانشگاه‌دیده، به همین منظور بود. اجرای این طرح در انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی، با نامزد کردن عده قابل توجهی از تحصیل‌کردگان آغاز شد.^۲

تکنوکراتهای جدیدی که به خدمت دستگاه پذیرفته می‌شدند، با دقت از غربال ساواک و رکن دوم عبور می‌کردند. مهمترین شرط، عضویت این گروه در حزب ایران نوین، اثبات وفاداری به شاه و تعلق خاطر به سیستم حکومت او بود. عده زیادی با سوابق تحصیلی عالی و تخصص در رشته‌های گوناگون، برای دستیابی به کار و حرفه مناسب، به خدمت دستگاه درآمدند، ولی اکثریت قریب به اتفاق کسانی که به مقامات بالای سیاسی رسیدند آنهایی بودند که با ساواک ارتباط و همبستگی تنگاتنگ داشتند. اینان که به غایت جاه‌طلب بودند، برای کسب شهرت و مقام، روح خود را به شاه و

۲. در مجلس بیست و یکم از مجموع ۱۹۶ تن نمایندگان ۱۲۱ تن تحصیلات بالای متوسطه داشتند، از این عده ۵۷ تن فارغ‌التحصیلان دانشگاههای خارج از کشور بودند.

رژیم او فروختند. نمونه بارز این گروه منوچهر شاهقلی، وزیر بهداری؛ هوشنگ انصاری، سفیر ایران در ایالات متحده آمریکا و وزیر اقتصاد و دارایی و آخرین رئیس شرکت ملی نفت ایران؛ علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد و رئیس دانشگاه تهران؛ منوچهر آزمون، وزیر کار و امور اجتماعی؛ حسین تدین، معاون نخست‌وزیر؛ حمید رهنما، وزیر آموزش عالی؛ هادی هدایتی، وزیر آموزش و پرورش؛ هوشنگ نهاوندی، وزیر آبادانی و مسکن و رئیس دانشگاه تهران و شیراز؛ حسن شالچیان، وزیر راه و وزیر مشاور؛ غلامرضا کیان‌پور، وزیر دادگستری و... بودند. در میان این گروه، هوشنگ انصاری در جاه‌طلبی، فریبکاری و کوشش در جلب توجه شاه، سرآمد بود، با هنری کیسینجر و جمعی از بلندپایگان آمریکایی دوستی و مراوده داشت.^۳ او در اواخر سال ۱۳۵۷ به بهانه انجام مأموریتی به آمریکا رفت و دیگر برنگشت. هویدا و انصاری مشخصترین چهره تکنوکراتهای جدید بودند و از ارکان رژیم شاه محسوب می‌شدند. ناگفته نماند که بسیاری از این روشنفکران و تحصیل‌کردگانی که به خدمت رژیم درآمدند، پس از مدتی کوتاه به مراتب جاه‌طلبتر، مستبدتر و فاسدتر از آریستوکراتها و نخبگان قدیم شدند. هدف دیگر شاه از به خدمت گرفتن تکنوکراتهای طبقه متوسط، و واگذاری پست و مقام و عنوان به آنها این بود که دیگر تحصیل‌کردگان را، که تعداد آنها پیوسته افزایش می‌یافت و بیشتر آنها متمایل به خدمت در دستگاه نبودند، جذب کند و ضمن ایجاد رقابت بین دو گروه، به انتقادکنندگان خارج از کشور، بخصوص آمریکاییها، نشان دهد که رژیم او استبدادی نیست و طیف وسیعی از تحصیل‌کردگان و روشنفکران در اداره مملکت مشارکت و همکاری می‌کنند.

نخست‌وزیری هویدا، تشکیل حزب ایران نوین و شرکت گروه قابل توجهی از تکنوکراتها و روشنفکران در کابینه و دیگر نهادهای مملکت در غرب به نشانه کوشش شاه و تعهد او در اجرای برنامه رفورم اجتماعی در ایران تلقی و تبلیغ می‌شد. این نکته واقعیتی بود که از ۲۳ تن اعضای کابینه اول هویدا، نوزده تن زبان انگلیسی می‌دانستند. همچنین شانزده تن از آنها در آمریکا درس خوانده بودند و یا به مأموریت‌های خارج از کشور رفته بودند. برخی، با آمریکاییها و مقامات بلندپایه دولت ایالات متحده ارتباط نزدیک و دوستی داشتند و اغلب از اجازه اقامت دائم در آمریکا استفاده می‌کردند.

۳. اسناد سفارت آمریکا؛ از ظهور تا سقوط، صفحات ۱۷۷ و ۱۷۸.

سیاست جذب تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های آمریکا و اروپا، که از اوایل دهه ۱۳۴۵ به‌مورد اجرا گذارده شد موفقیت‌آمیز نبود؛ زیرا بسیاری از این افراد، که از لحاظ دانش و تخصص در رشته‌های مختلف برتر و شایسته‌تر از تکنوکرات‌های دولتی بودند، حاضر به همکاری با دستگاه نشدند. این گروه که بیشترشان به خانواده‌های متوسط تعلق داشتند، اغلب دانشجویانی بودند که هنگام تحصیل در خارج از کشور، در تظاهرات ضد شاه شرکت کرده بودند. اینان، برنامه رفورم شاه و انقلاب سفید او را بی‌پایه و رژی‌م او را استبدادی شبه‌مدرنیست می‌دانستند. ساواک بیشتر آنها را زیر نظر داشت و مزاحمت‌هایی را متحمل می‌شدند. درآمد این قبیل افراد متخصص و کاردان، در بخش‌های خصوصی، خیلی بیش از حقوق هم‌ترازهایشان در دستگاه دولت بود و راضی کردنشان به خدمت در نهادهای دولتی دشوار بود. این گروه و دیگر روشنفکران، در نقش اپوزیسیون، پس از سرکوب مخالفان در داخل و خارج ایران، علیه رژیم شاه تبلیغ می‌کردند.

برنامه انقلاب سفید، که چندی بعد به «انقلاب شاه و مردم» تغییر نام داد، با تبلیغات و نمایش‌های پرسر و صدا، معرفی می‌شد ولی از آنجا که فرمایشی بود و برخلاف همه جنبش‌ها و حرکات، از بالا یعنی شاه نشأت می‌گرفت و خصلت مردمی نداشت، به‌رغم پیشرفت‌های ظاهری، به موفقیت نینجامید.^۴

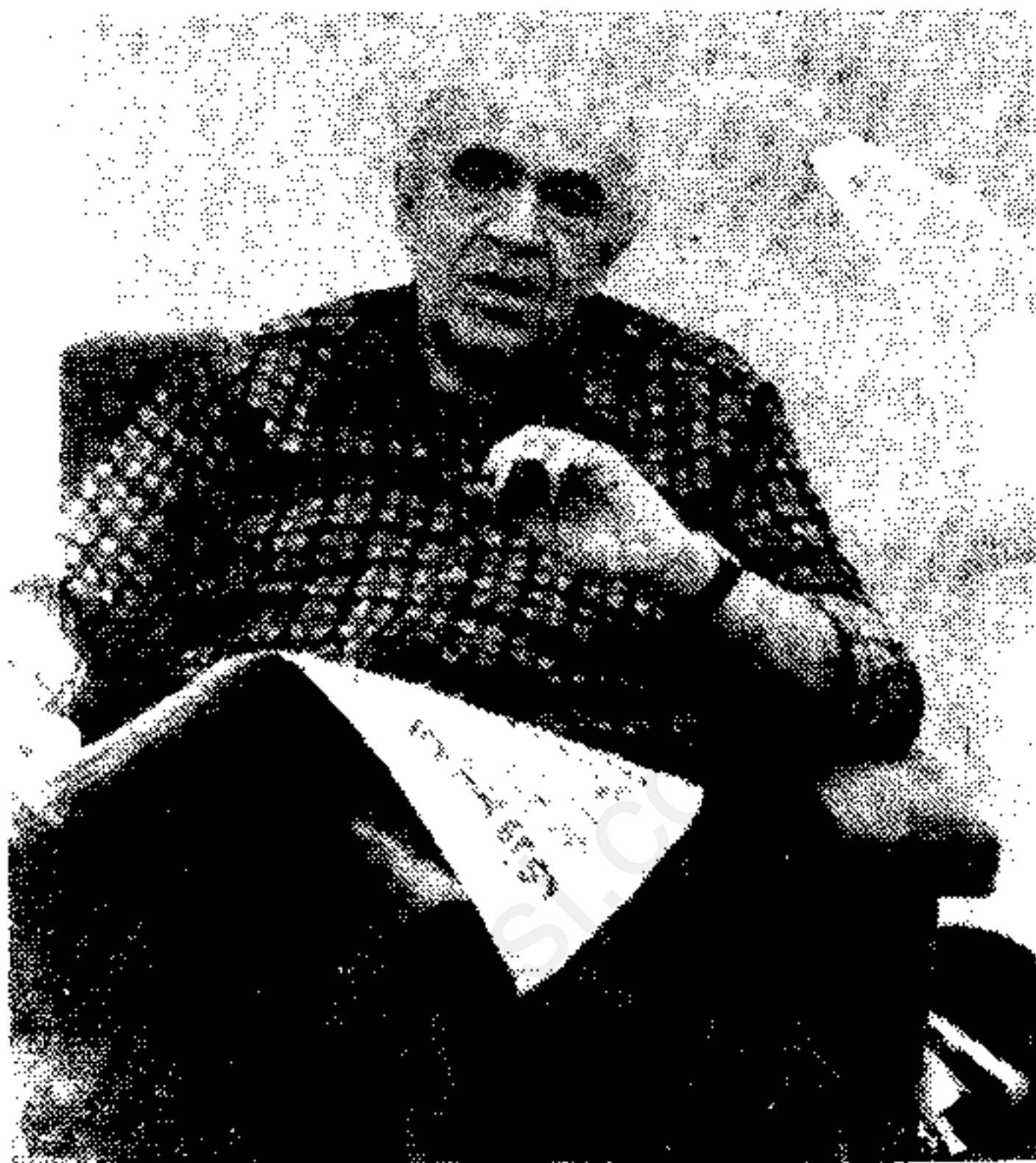
عدم موفقیت برنامه‌های رفورم شاه طی دهه ۱۳۴۰ با گزارش سازمان ملل و نیز گزارش‌های تحقیقاتی چند تن از پژوهشگران غربی اعلام گردید. به عنوان مثال معلوم شد که در سال ۱۳۵۰ بیش از دوسوم مردم ایران دسترسی به تسهیلات پزشکی و درمانی ندارند؛ برنامه‌های توسعه و پیشرفت به علت کمبود مهندسان تحصیل‌کرده و کارگران ماهر، در شرف متوقف شدن است؛ توزیع درآمد در کشور همچنان نامتعادل است و میلیون‌ها کشاورز ساکن روستاها، مانند گذشته فقیر باقی مانده‌اند. فقط یک پنجم کل زمین‌های قابل کشت، زیر کشت است و یک سوم اراضی اطراف سدهای بزرگ، سیستم آبرسانی ندارند؛ محصولات کشاورزی سالانه فقط ۲ درصد افزایش یافته، در صورتی که نرخ رشد جمعیت به ۳ درصد رسیده و هزینه زندگی ۶ درصد ترقی کرده است. در سال ۱۳۴۷ دولت ایران برای جبران کمبود غله مقادیر زیادی گندم وارد کرد. سیستم اداری،

۴. برای بررسی نتایج برنامه‌های رفورم شاه و انقلاب سفید، رجوع کنید به کتاب:

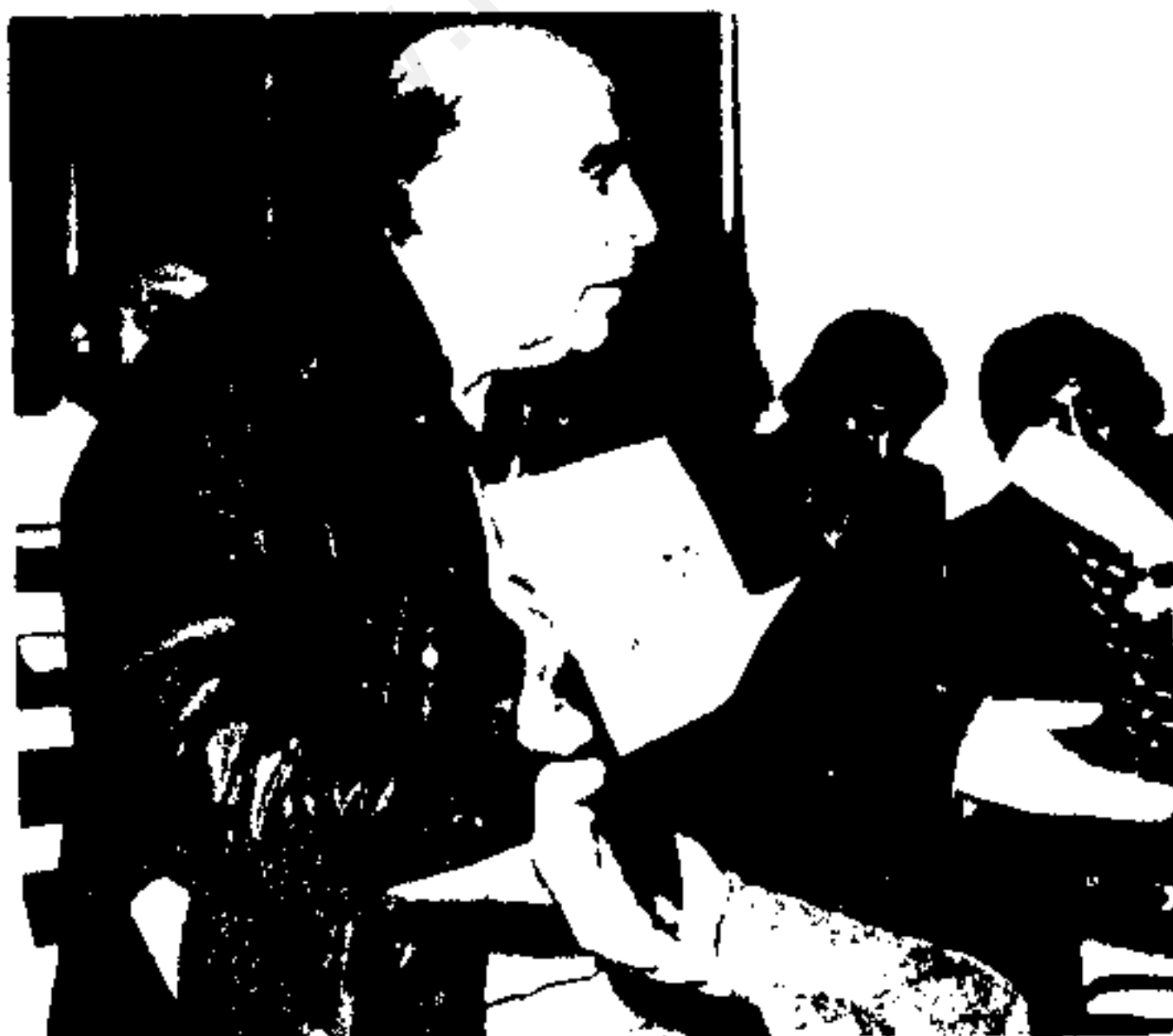
Homa Katouzian «The Political Economy of Modern Iran», Despotism and Pseudo-Modernism, 1926-1979. New York University Press. New York and London, 1981.

با نهادهای گوناگون بیهوده برای کنترل سیاست کشاورزی رقابت می‌کردند.^۵ سیاست رفورم، توأم با سرکوب عامل اساسی شکست برنامه‌ها بود. نظریه آژانس اطلاعات وزارت خارجه آمریکا نیز در مورد آینده ایران خوشبینانه نبود. در گزارش سازمان مزبور در اول دهه ۱۹۷۰ گفته شده بود «... ایران همچنان ضعیف و آسیب‌پذیر مانده است. جو سیاسی کشور، از پایه بیمار می‌باشد.»^۶

5. «Annual Report for 1970 for Inter—Agency Consultative Board» United Nation Development Program, March 1971, mimeograph.
6. Department of state, Studies in Political Dynamics: Iran, p. 29.



امیرعباس هویدا در روزهای آخر زندگی در زندان - فروردین ۱۳۵۸



امیرعباس هویدا در برابر دادگاه انقلاب



هوشنگ انصاري و هنري كيسنجر

حسنعلي منصور

بخش سوم سرنوشت نیروهای اپوزیسیون

۱۳۴۲ - ۱۳۵۷

اعلام اصول ششگانه در ۱۹ دیماه ۱۳۴۱ و انجام رفراندوم (۶ بهمن) و دستگیری سران و فعالان جبهه ملی و نهضت آزادی ایران، نشانه تصمیم شاه برای سرکوب نمودن مخالفین رژیم بود. پس از شکست قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ فعالیت همه نیروهای اپوزیسیون متوقف گردید و رابطه احزاب و سازمانهای سیاسی از پایگاه اجتماعی آنها قطع شد. بدین ترتیب، از کودتای مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب سال ۱۳۵۷ به استثنای چند ماه (از نیمه دوم سال ۱۳۳۹ تا اواسط سال ۱۳۴۱) رژیم استبدادی نظامی در ایران حکمفرما بود و محمدرضا شاه با برخورداری از پشتیبانی غرب، بالاخص آمریکا با قدرت تمام حکومت کرد، ولی طی این بیست و پنج سال اختناق و سرکوب، مخالفان و مبارزان تازه‌ای سر برآوردند که بسیار رادیکالتر از روشنفکران جبهه ملی و حزب توده بودند و با مبارزات قهرآمیز، طولانی و آشتی ناپذیر خود، سرانجام رژیم پهلوی را برانداختند.

برای بررسی وضع نیروهای اپوزیسیون از سال ۱۳۴۲ تا انقلاب ۱۳۵۷ نخست تحولات در حزب توده را پس از کودتای ۲۸ مرداد به اجمال شرح می‌دهیم، سپس به چگونگی فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و دانشجویی در خارج از کشور می‌پردازیم.

حزب توده ایران

حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست جنبش ضداستعماری مردم ایران نقش مهمی ایفا کرد، و کفاره خیانت رهبران حزب، برای اعضای آن به بهای سنگینی تمام شد. اگر ملت ایران در جنگ علیه استعمارگران، یک نبرد را باخت، حزب توده، با از دست دادن اعتبار و قدرت باقیمانده، دیگر کمر راست نکرد و برای همیشه از صحنه خارج شد. رهبری حزب توده گمان می‌کرد کودتای ۲۸ مرداد تنها شکست جبهه ملی و

مصدق خواهد بود و حزب و کادرهای مخفی آن می‌توانند همانند گذشته به مبارزه ادامه دهند. رهبری حزب توده در این دوره نیز مرتکب اشتباه شد و دهها هزار تن اعضای فعال حزب، سازمان جوانان و سازمان نظامی را دست بسته تسلیم دشمن کرد.

طی یک سال پس از کودتا، صدها تن از کادرها، اعضای حزب و سازمانها و هواخواهان آن به زندان افتادند. در دوره فرمانداری نظامی سرتیپ فرهاد دادستان، افراد بازداشت شده کمتر زیر شکنجه شدید قرار گرفتند، ولی در پایان سال ۱۳۳۲ سرتیپ تیمور بختیار با حفظ فرماندهی تیپ ۲ زرهی، به فرماندهی نظامی تهران برگزیده شد. بختیار با استفاده از افسران رکن دوم ستاد ارتش، نظیر سرهنگ مبصر، سرگرد امجدی و نیز عناصر تیپ زرهی، به دستگیری و سرکوب افراد حزب توده و جبهه ملی و دیگر مخالفان پرداخت. پادگان تیپ زرهی تبدیل به زندان و شکنجه گاه شد. افسرانی نظیر همام‌فر، زیبایی، عمید سالاری، وزیری و... در فرمانداری نظامی بیداد کردند. از آن پس شکنجه به صورت ابزار بازجویی و گرفتن اقرار از دستگیرشدگان درآمد. در همین دوران افرادی مانند وارطان، محمود کوچک شوشتری و زاخاریان، زیر شکنجه هلاک شدند.

طی ماههای پس از کودتا، شبکه‌های مخفی حزب، یکی پس از دیگری کشف شد و به تعداد دستگیرشدگان افزوده گشت. در شهریور ماه ۱۳۳۳ سازمان نظامی حزب توده «لو» رفت و قریب ۶۰۰ تن افسران عضو سازمان دستگیر شدند. تعداد ۲۷ تن از این عده، به حکم دادگاههای نظامی اعدام شدند و بیش از ۱۵۰ تن به زندان دائم محکوم گشتند. از غیرنظامیان نیز، عده‌ای به جوخه اعدام سپرده شدند.^۱

رژیم کودتا برای بی‌اعتبار کردن کامل حزب توده، با استفاده از تجارب کارشناسان خارجی، به جنگ تبلیغاتی و روانی شدیدی علیه آن حزب مبادرت کرد؛ حزب توده ایران، بیگانه‌پرست، عامل و جاسوس مسکو، ستایشگر استالین، دنباله‌رو شورویها شناخته شد. حزب توده ایران آلت دست شورویها برای امتیازگیری نفت شمال ایران؛ همکار پیشه‌وری در ایجاد رژیم جدایی طلب آذربایجان در سال ۱۳۲۴؛ مخالف نهضت ملی شدن صنعت نفت، و نیز، ملحد، مخالف اسلام و قرآن و ملیت و دشمن قانون اساسی و سلطنت مشروطه، و مالکیت خصوصی معرفی گردید.

ساواک برای بی‌اعتبار کردن هرچه بیشتر حزب توده، شایعاتی پراکنده می‌کرد مبنی

بر اینکه، حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تشویق افسران طرفدار شاه، برای براندازی دولت مصدق دست داشته است و یا، اعضای حزب به شرط همکاری با پلیس و ساواک، از زندان آزاد می‌شدند. همچنین، برخی از سران حزب توده که به شوروی فرار کرده‌اند به قدری از روسها سرخورده شده‌اند که خواستار بازگشت به ایران گردیده‌اند و شورویها چند تن از این افراد — مانند ستوان قبادی^۲ — را به دولت ایران تحویل داده‌اند و در ایران به جوخه اعدام سپرده شده‌اند...

ناگفته نماند که چند تن از رهبران حزب توده، مانند دکتر محمد بهرامی و دکتر مرتضی یزدی، علی متقی، و امان‌الله قرشی، با ابراز تنفر از عضویت در حزب، از شاه طلب عفو و بخشش کردند و قول دادند «تا جان در بدن دارند از منویات «شاهنشاه معظم» پیروی کنند.»^۳ صدها تن از فعالان و افراد حزب نیز، پس از مشاهده تسلیم شدن رهبران، با ابراز تنفر از حزب توده، از زندان آزاد شدند؛ ولی افرادی هم بودند که مرگ و زندان ابد را به تسلیم شدن ترجیح دادند. معدودی نیز روح خود را به دستگاه فروختند و برای رسیدن به مقامات بالا، همکاری با ساواک را پذیرفتند.^۴

گذشته از عواملی که موجب بی‌اعتباری و فروپاشی حزب توده گردید، چند تن از رهبران سرشناس آن حزب مانند بزرگ علوی و دکتر فریدون کشاورز از حزب کناره‌گیری کردند. سه انشعاب مهم نیز در متلاشی شدن حزب تأثیر بسزایی داشت:

یکی در سال ۱۳۳۷ بود که جمعیت کوچکی از روشنفکران گرد، از حزب جدا شدند و حزب دموکرات کردستان را که از سال ۱۳۲۶ پس از اعدام قاضی محمد، فعالیت نداشت، احیا کردند.

انشعاب دوم پس از اختلاف بین اتحاد جماهیر شوروی و چین و مباحثات بین سران و فعالان حزب صورت گرفت. احمد قاسمی و دکتر غلامحسین فروتن، از اعضای کمیته

۲. ستوان قبادی افسر پلیس در سال ۱۳۲۸ در فرار رهبران حزب توده که در زندان قصر دوره محکومیت خود را طی می‌کردند، دست داشت و با آنها به شوروی رفت. وی تا سال ۱۳۴۳ در شوروی بود، سپس با تمایل خود به ایران برگشت و پس از محاکمه اعدام شد. در آن موقع شایع شد که شورویها او را تحویل دولت ایران داده‌اند، ولی پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ معلوم شد که قبادی به تقاضای خود و با دریافت وعده بخشایش به او از طرف سفارت ایران، به ایران مراجعت کرد.

۳. سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۲۲۵ و ۲۴۹ و جنبش ملی شدن صنعت نفت، صفحات ۴۶۱ و ۴۸۹.

۴. بیژن جزنی؛ تاریخ سی ساله ایران، صفحات ۷۵ و ۷۶.

مرکزی و عباس سفائی، عضو مشاور، با صدور اعلامیه‌ای در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۴۴، از حزب توده جدا شدند و سازمان مارکسیست - لنینیستی طوفان را که تمایلات چینی داشت، تشکیل دادند. سازمان‌دهندگان «طوفان» یاران سابق خود را متهم کردند که سعی دارند مارکسیسم را به یک ایدئولوژی «غیرانقلابی اپورتونیستی» تبدیل کنند، همچنین ایدئولوژی شورویها را، که «سرمایه‌داری و سوسیالیسم می‌تواند همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشد» کورکورانه پذیرفته‌اند...^۵

انشعاب سوم در سال ۱۳۴۵ روی داد؛ بدین ترتیب که گروهی از جوانان از حزب کناره گرفتند و همان اتهامات گروه طوفان را علیه سران حزب توده عنوان کردند و سازمان انقلابی حزب توده را در خارج از ایران تشکیل دادند. بنیانگذاران این سازمان دکتر فریدون کشاورز، مهدی خان‌بابا تهرانی، کورش لاشائی، محسن رضوانی و بیژن حکمت بودند. پرویز نیکخواه نیز از فعالان این سازمان بود.

هرچند «طوفان و سازمان انقلابی حزب توده» خود را مائوئیست می‌نامیدند ولی نظریات آنها درقبال دکترین شورویها و چینیها، هماهنگی نداشت. همچنین در زمینه برپایی انقلاب در شهرها و یا در روستاها، گروهی از نظریه فیدل کاسترو و گروه دیگر از تئوری مائو‌جانب‌داری می‌کرد.^۶

به‌رغم این انشعابات و اختلافات درونی، حزب توده به فعالیتهای مخفی تبلیغاتی ادامه داد. ستاد رهبری حزب در خارج از کشور، از کمکهای احزاب شوروی، ایتالیا، آلمان شرقی و فرانسه بهره می‌گرفت. رادیوپیک ایران و روزنامه‌های مردم و دنیا، اخبار و اطلاعات حزب را پخش می‌کرد. با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا ارتباط داشت. سران پیشین مانند ایرج اسکندری، کیانوری، رادمنش، جودت، طبری و مریم فیروز، رهبری حزب را در خارج از ایران به‌عهده داشتند. طی سالهای ۴۳ - ۱۳۳۴ (۶۴ - ۱۹۵۶) کنفرانسهایی در اروپای شرقی برگزار کردند. پلنوم چهارم (وسیع) که در تیرماه ۱۳۳۶ در خارج برپا شد، سیاست رهبری حزب در امر ملی کردن صنعت نفت نسبت به دولت مصدق، و نیز عدم تحرک رهبری و خطاهای حزب را، با قاطعیت افشا

۵. واقعیت رویداد چگونه بود؟ طوفان ۲۳ مارس ۱۹۶۶، صفحات ۱ تا ۳.

۶. برای آگاهی بیشتر در زمینه فعالیتهای سازمان طوفان و سازمان انقلابی حزب توده، رجوع کنید به تاریخ

نمود.^۷ همچنین، نقش مؤثر جبهه ملی ایران را در نهضت ضداستعماری، طی سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ تأیید کرد.^۸

در مصوبات و قطعنامه‌های پلنوم چهارم دربارهٔ اشتباهات رهبری حزب گفته شده است:

«عدم شناخت بورژوازی ملی ایران، درک نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضدامپریالیستی جبهه ملی، موجب شد که حزب ما مرتکب اشتباهات سیاسی مهمی گردد [...] سمت‌گیری غلط ما، درباره مسئله ملی شدن صنایع نفت (در ابتدای جنبش) و خط‌مشی چپ‌روانه و نادرست درقبال جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق، مهمترین اشتباه سیاسی حزب ما، در جریان سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد به شمار می‌آید. رهبری حزب به جای آنکه از شعار ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر ایران، که مورد پشتیبانی توده‌های وسیع مردم و حالت اساسی اتحاد کلیه نیروهای ضدامپریالیستی بود، طرفداری نماید، شعار لغو قرارداد نفت جنوب و ملی کردن آن را در مقابل شعار جبهه ملی مطرح ساخت.»^۹

تشکیلات حزب توده در ایران

تحولات سیاسی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در دوران حکومت شریف‌امامی و دکتر علی‌امینی گروهی از اعضای حزب توده را که در خارج بودند، به فکر فعالیت در داخل ایران انداخت. بدین منظور، در سال ۱۳۴۱ گروهی با اجازه و تأیید هیئت اجرائیه و شخص دکتر رادمنش برای تجدید سازمان حزب عازم ایران شدند. اعضای گروه مزبور پرویز حکمت‌جو، علی خاوری، علی حکیمی و عباس شهریاری بودند.

این افراد، با آشنایی که با دوستان و رفقای حزب در گذشته داشتند، درصدد جذب آنها برآمدند و در عین حال اطلاعاتی درباره گروه‌ها و عناصر فعال، که به‌طور پراکنده فعالیت می‌کردند کسب نمودند. در میان این افراد، عباس شهریاری که از دوران مهاجرت به اروپا، به خدمت ساواک درآمده بود، کلیه اطلاعات خود را در اختیار پلیس می‌گذاشت.^{۱۰}

۷ و ۸. اسناد و دیدگاهها، حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، انتشارات حزب توده ایران، پلنوم چهارم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، صفحه ۳۶۲.

۹. اسناد و دیدگاهها، صفحه ۳۷۷.

۱۰. برای آگاهی بیشتر در زمینه اقدامات عباس شهریاری و همکاران او، رجوع کنید به تاریخ سی ساله

تشکیلات تهران در سال ۱۳۴۲ نشریه‌ای به نام «ضمیمه مردم» منتشر کرد. عده‌ای از کسانی که علاقه‌مند به حزب توده بودند و یا سابقه عضویت در حزب و سازمانهای آن نداشتند، به تدریج به حزب پیوستند.

در زمینه تبلیغات، رهبری حزب توده قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را «قیام خشم و کین علیه شاه» نامید. از مبارزه آیت‌الله خمینی، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله طالقانی و دیگر روحانیون، در اعتراض به تصویب قانون کاپیتولاسیون ستایش کرد و لزوم اتحاد کلیه نیروهای ملی و ضداستعماری را برای طرح مبارزه مشترک پیشنهاد نمود.^{۱۱}

اولین ضربه‌ای که به سازمان وارد شد، دستگیری چند تن کمونیست عراقی بود که پس از کودتای حزب بعث برضد قاسم، از طریق شبکه‌ای که برای خارج کردن افراد از مرز شوروی - ایران وجود داشت، عازم شوروی بودند، در مرز دستگیر گشتند. بعدها معلوم شد که اطلاعات مربوط را عباس شهریاری در اختیار پلیس قرار داده است. به دنبال دستگیری افراد مزبور، خاوری، حکمت‌جو و چند تن دیگر دستگیر و پس از محاکمه به زندانهای طولانی محکوم گردیدند.

در سال ۱۳۴۵ با کشف چاپخانه نشریه ضمیمه مردم، گروه دیگری بازداشت شدند. گفتنی است که همکاری عباس شهریاری با ساواک تا سال ۱۳۴۸ برای دستگاه رهبری حزب توده روشن نشد. شهریاری در توطئه قتل تیمور بختیار دست داشت و دهها تن را به زندان انداخت، و سرانجام چندی بعد به وسیله عوامل حزب، ترور شد و به سزای خیانت خود رسید. از سال ۱۳۴۶ فعالیت حزب، به سبب ضرباتی که متحمل شده بود، در ایران متوقف شد.

در اوایل سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) گروهی از جداشدگان و سرخوردگان از حزب توده، بار دیگر درصدد احیای حزب برآمدند. مهمترین عامل بازگشت این افراد به حزب توده، عدم موفقیت دو گروه انشعابی «سازمان انقلابی حزب توده» و «سازمان طوفان» در اجرای اهدافشان، یعنی مبارزه مسلحانه بود. از سوی دیگر رژیم چین، پس از مرگ مائو اعتبار گذشته را به عنوان پایگاه انقلابیون جهان، از دست داده بود. همچنین در دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) دولت چین، در مبارزه علیه شوروی، از محمدرضا شاه، به عنوان یک اهرم،

→

استفاده می‌کرد و برنامه خرید جنگ افزار از آمریکا و قدرتمند شدن ارتش ایران و حتی اتحاد با غرب را صحنه گذاشته بود.

از اوایل دهه ۱۳۵۰ حزب توده، فعالیتهای تبلیغاتی خود را در ایران، از سر گرفت.. روزنامه‌های مردم، دنیا و نوید را در تهران و روزنامه شعله را در خوزستان منتشر ساخت. تعدادی سلولهای مخفی در مناطق نفتخیز، دانشگاه تهران و مراکز صنعتی ایجاد کرد. در مصوبات پلنوم پانزدهم مورخ تیرماه ۱۳۵۴، حزب توده ایران، جهان‌بینی خود را «مارکسیسم - لنینیسم» اعلام نمود.^{۱۲}

حزب توده، در تظاهرات سال ۱۳۵۷ با صدور چند اعلامیه از «جنبش انقلابی مردم و نیز پیشنهاد ایجاد جبهه متحد آزادی ملی و تدارک همه‌جانبه مبارزه مسلحانه» پشتیبانی کرد. کمیته مرکزی حزب توده در اعلامیه ۲۷ دیماه ۱۳۵۷ ابتکار آیت‌الله خمینی را در تشکیل شورای انقلاب اسلامی تأیید نمود و پس از تعیین مهندس بازرگان به نخست‌وزیری، لزوم پشتیبانی از دولت او را تأکید کرد. در گزارش هیئت اجراییه پلنوم در مورد مشی سیاسی حزب گفته شده بود:

«... اولین و مهمترین وظیفه حزب ما در این زمینه، کوشش در این راه است که با همکاری همه‌جانبه، با همه نیروهای راستین انقلابی خلق، و در درجه اول با نیروهایی که تحت رهبری آیت‌الله خمینی قرار دارند، نهال جوان پیروزی به دست آمده را، که با خون دهها هزار مبارز قهرمان آبیاری شده است، تحکیم کنیم [...] وظیفه حزب است که ضمن تمام کوشش برای پشتیبانی از تصمیمات مرفی دولت موقت مهندس بازرگان و پس از آن از دولت ملی، که بر پایه انتخابات آزاد به وجود خواهد آمد، همواره مردم را متوجه خطرات احتمالی بنماید...»^{۱۳}

کمیته مرکزی حزب توده ایران در اعلامیه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، حضور علنی خود را در صحنه اعلام کرد.^{۱۴} درباره فعالیتهای حزب توده، پس از پیروزی انقلاب، تا سال ۱۳۶۲ و حوادثی که منجر به انحلال آن و دستگیری و محاکمه رهبران حزب گردید، به موقع بحث خواهیم کرد.

۱۲. اسناد و دیدگاهها، پلنوم پانزدهم، برنامه حزب توده ایران، صفحه ۶۶۷.

۱۳. اسناد و دیدگاهها، پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی، حزب توده ایران، اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی اسفند ۱۳۵۷، صفحات ۹۴۰ تا ۹۶۷.

۱۴. همان کتاب، صفحات ۹۸۰ تا ۹۸۲.

جبهه ملی

در تابستان ۱۳۴۲ در حالی که رهبران جبهه ملی و سران نهضت آزادی در زندان بودند و دولت علم، تدارک انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی را می‌دید، سازمان دانشجویان جبهه ملی اعلام کرد قصد دارد برای اطلاع از صحت و سقم ادعای دولت در زمینه آزادی انتخابات مجلس بیست و یکم، در روز ۱۵ شهریور، میتینگ در میدان بهارستان برگزار کند. سازمان دانشجویان، ضمن پخش اعلامیه‌ای درباره میتینگ، مراتب را برای کسب اجازه براساس قانون به وزارت کشور اطلاع داد، و چون پاسخی دریافت نکرد بار دیگر تصمیم سازمان را در مورد برگزاری میتینگ در موعد مقرر به مقامات انتظامی اطلاع داد و برای حفظ انتظامات نیز از شهربانی درخواست همکاری نمود. در این موقع بازاریان تهران و جمعی از روحانیون، و نیز آیت‌الله میلانی از مشهد، طی اعلامیه‌ای از تصمیم دانشجویان پشتیبانی کردند.

روز ۱۴ شهریور - یک روز قبل از موعد برگزاری میتینگ - رهبران جبهه ملی از زندان آزاد شدند. صالح نیز که از مدتی پیش در بیمارستان بود، حکم آزادی خود را دریافت کرد. رهبران جبهه ملی که از تصمیم دانشجویان نگران شده بودند، آنها را از برگزاری میتینگ، برحذر داشتند. به پیشنهاد دکتر سنجابی بعد از ظهر روز ۱۴ شهریور، صالح نامه‌ای به سازمان دانشجویان جبهه ملی نوشت مبنی بر اینکه «چون فرماندار نظامی با انجام میتینگ موافقت نکرده و سیاست جبهه مخالف با اقدامات خلاف قانون است لذا، مقتضی است برنامه میتینگ لغو شود.»^{۱۵}

صبح روز ۱۵ شهریور، چند هزار تن دانشجو و هواخواهان جبهه ملی، با خبر و یا بی خبر از تصمیم جبهه ملی درباره لغو میتینگ، به سوی میدان بهارستان روی آوردند. چون مأمورین انتظامی از شب پیش راههای منتهی به میدان را بسته بودند، بین آنها و مردمی که در خیابانهای اطراف میدان بهارستان اجتماع کرده و شعار می‌دادند، زد و خورد روی داد و بیش از یکصد تن دستگیر شدند. در آن روز، تظاهرات پراکنده در خیابانهای اطراف میدان بهارستان، چند ساعت ادامه یافت.

متعاقب این حادثه، اللهیار صالح در شورای عالی جبهه ملی، ادامه فعالیت سیاسی علنی جبهه ملی را، با توجه به واکنش شدید دولت پس از کشتار ۱۵ خرداد و پر شدن

زندانه‌ها، ناممکن دانست و پیشنهاد کرد جبهه ملی سیاست «صبر و انتظار» را در پیش گیرد. این پیشنهاد به تصویب رسید و از آن پس، تا انحلال جبهه ملی این سیاست ادامه یافت.

بررسی رویدادهای بعدی، صحت نظریه صالح را تأیید می‌کند و این نکته را به اثبات می‌رساند که پس از فاجعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دوران مبارزه مسالمت‌آمیز اپوزیسیون، در چارچوب قانون اساسی به سر آمده بود، و رژیم شاه، هرگونه حرکت مخالفت‌آمیز را بی‌رحمانه سرکوب می‌کرد.

اعضای شورای عالی از صالح درخواست کردند، ریاست شورای اجرائی را با اختیارات تام به عهده بگیرد. صالح، این مبارز سختکوش و سیاستمردی که در تقوی و ایران‌دوستی شهره بود، درخواست یاران را نپذیرفت، زیرا می‌دانست که جبهه ملی به پایان خط مبارزه رسیده و هرگونه کوششی برای رویارویی با رژیم شاه، به روال گذشته، بی‌نتیجه است. مکاتبات بین مصدق و رهبران جبهه، در بهار ۱۳۴۳ آخرین تلاش برای جلوگیری از فروپاشی جبهه بود.

جبهه ملی سوم

پس از شکست میتینگ ۱۵ شهریور ۱۳۴۲ دانشجویان وابسته به جبهه ملی که نسبت به روش رهبری جبهه نومید شده بودند، تصمیم به جدایی از جبهه ملی گرفتند و نشریه پیام دانشجویان را در پاییز ۱۳۴۲ منتشر کردند و برای ادامه فعالیت سیاسی، با دیگر فعالان رادیکال جبهه تماس برقرار کردند. هدایت‌الله متین‌دفتری، نوۀ دکتر مصدق به عنوان نماینده دانشجویان، رابط سازمان با دیگر گروههای سیاسی بود. در همین اوان چند تن از سران احزاب درصدد برآمدند به خواست مصدق، جبهه ملی دیگری ایجاد کنند. این سازمان جدید، به نام جبهه ملی سوم شامل نهضت آزادی ایران (به نمایندگی فعالانی که زندانی نشده بودند) حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، حزب سوسیالیست خلیل ملکی و سازمان دانشجویان جبهه ملی بود.

جبهه ملی سوم چند بیانیه منتشر کرد و در تابستان ۱۳۴۴ موجودیت خود را رسماً اعلام نمود. ولی عمر آن بسیار کوتاه بود، زیرا رژیم دیکتاتوری محمدرضا شاه هیچ نوع سازمان سیاسی را، به عنوان اپوزیسیون تحمل نمی‌کرد.

نهضت آزادی ایران

انتشار اعلامیه «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ» در سوم بهمن ۱۳۴۱ که در آن انقلاب سفید شاه به عنوان توطئه ای به وسیله بیگانگان علیه ملت ایران توصیف شده بود، با عکس العمل فوری رژیم روبه رو شد. فردای آن روز ابتدا، آیت الله طالقانی و سپس مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی، احمد علی بابایی، مهندس ابوالفضل حکیمی، سید محمد مهدی جعفری و چند تن از فعالان نهضت دستگیر و در زندانهای قزل قلعه و قصر محبوس شدند.

روز ۳ مهر سران و فعالان نهضت، به اتهام «اقدام بر ضد امنیت کشور، وضدیت با سلطنت مشروطه و اهانت‌های گستاخانه نسبت به مقام شامخ سلطنت» در دادگاه ویژه نظامی به محاکمه کشیده شدند. دادگاه بدوی به ریاست سرتیپ ناصر زمانی، پس از ۳۱ جلسه رسیدگی در تاریخ ۱۶ دیماه با صدور محکومیت محاکمه شوندگان به کار خود پایان داد. دادگاه تجدیدنظر نیز به ریاست سرتیپ عباس قره باغی پس از ۱۵ جلسه رسیدگی، رأی دادگاه بدوی را تأیید کرد و محاکمه شوندگان به حبسهای طولانی محکوم شدند.^{۱۶} دادگاه مأمور محاکمه سران نهضت آزادی ایران، ویژگیهای جالب و بی سابقه ای داشت، و پس از دادگاه مأمور محاکمه دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲ تنها محکمه ای بود که نتوانست به روال معمول دادگاههای نظامی گذشته عمل کند. در بیشتر موارد، ابتکار عمل در اختیار محاکمه شوندگان و وکلای مدافع بود. آنها، بیدادگریهای ساواک را فاش کردند و شاه و رژیم او را زیر سؤال کشیدند. مهندس بازرگان ضمن دفاع از خود، در توجیه انقلاب سفید شاه گفت:

۱۶. اسامی محاکمه شوندگان و حکم صادره از دادگاه درباره محکومیت آنها بدین قرار بود:

آیت الله سید محمود طالقانی، ده سال زندان؛ مهندس مهدی بازرگان، ده سال زندان؛ دکتر یدالله سبحانی، چهار سال زندان؛ مهندس عزت الله سبحانی، چهار سال زندان؛ دکتر عباس شیبانی، شش سال زندان؛ احمد علی بابایی، شش سال زندان؛ مهدی جعفری، چهار سال زندان؛ مهندس ابوالفضل حکیمی، چهار سال زندان.

وکلای مدافع متهمین: سرتیپ دکتر علینقی شایانفر، سرتیپ علی اصغر مسعودی، سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی، سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه، سرهنگ علی اکبر غفاری، سرهنگ محمود خلعتبری، سرهنگ غلامرضا نجاتی، سرهنگ محسن پگاهی، سرهنگ محمد اعتمادزاده، سرهنگ دکتر بهره ور، سرهنگ جواد صارمی، سرهنگ شریف زاده مقدم بودند.

«... به زنها حق انتخاب کردن و انتخاب شدن اعطا می‌فرمایند، در حالی که این حق را از مردها که قبلاً و قانوناً هم صاحب آن بوده‌اند سلب می‌کنند، شترزدی را از سر مردم کوتاه می‌کنند، ولی دزد دیگر، یا خودشان را جای او می‌نشانند و خود را در خارج از ایران به عنوان قهرمان انقلاب سفید و مصلح کبیر می‌شناسانند [...] کنگره ساختگی دهقانان درست می‌کنند و مأمورین سازمان امنیت و مزدوران خود را به عنوان نمایندگان آنها به مدیریت شرکتهای روستایی و به کرسی مجلس سرپا فرمایشی می‌نشانند [...] استبداد وقتی در برنامه‌های اصلاحی انحرافی تیرش به سنگ می‌خورد و می‌چش باز می‌شود، قیافه عوض می‌کند و به کارشکنی و دشمنی می‌پردازد. می‌بینید امروز علی‌رغم بخششها و عنایتهای شاهانه، سنگر اول مبارزین با استبداد و آماج کینه و آزار دربار و دستگاه، دانشگاه و دانشجویان هستند، چه در تهران و چه در شهرستانها و چه در خارج از کشور. در دانشگاه بود که در منتهای خفقتان و تبلیغات شدید تدارک رفراندوم ششم بهمن، پرچم و شعار «با اصلاحات موافق، با دیکتاتوری شاه مخالف» برافراشته شد. پذیراییهای شاهانه هم در میان دانشجویان ایرانی اروپا و آمریکا به اوج ارادت و اخلاص می‌رسد...»^{۱۷}

آیت‌الله سید محمود طالقانی در جریان دادگاه بدوی و تجدیدنظر سکوت کرد و به هیچ‌یک از سؤالات رؤسای دادگاهها پاسخ نداد. دیگر محاکمه‌شوندگان در مدافعات خود رژیم کودتا را به باد حمله و انتقاد گرفتند؛ وکلای مدافع نیز بی‌اعتنا به تهدیدات دستگاه مخوف «ساواک» و اداره دادرسی ارتش، همصدا و همگام با موکلین خود، به روش خلاف اصول و قانون دولت در محاکمه اعتراض کردند و فریاد مظلومیت ملت ایران را به گوش جهانیان رساندند.^{۱۸}

۱۷. مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۰.

۱۸. سرهنگ عزیزالله امیررحیمی، در اولین جلسه دادگاه، در برابر جمعیتی بیش از ۳۰۰ تن، که بیشتر آنها دانشجویان دانشگاه بودند، مشروعیت رژیم را زیر سؤال کشید و در توجیه غیرقانونی بودن دادگاه گفت: «طبق اصل دوم متمم قانون اساسی، باید پنج تن از علمای اسلام، برای نظارت در انطباق قوانین با اصول شرع در مجلس شورای ملی حضور داشته باشند. چون در ادوار گذشته، این اصل رعایت نشده، کلیه قوانین، از جمله قانون دادرسی و کیفر ارتش، فاقد اعتبار است [...] هرکس به قانون اساسی احترام نکند، خائن است! در این قانون، اصول ۳۵ و ۳۶ مربوط به حقوق سلطنت است. اصل دوم متمم قانون اساسی هم باید اجرا شود. این دادگاه قانونی نیست، شما هم آقایان اعضای دادگاه غیرقانونی هستید...» در جای دیگر، سرهنگ امیررحیمی، به شعار «خدا، شاه و میهن» که در بالای

پس از محکومیت رهبران نهضت آزادی ایران، گروهی از فعالان آن سازمان که از چند ماه پیش در بازداشت بودند به محاکمه کشیده شدند. متهمین دسته اول آقایان عباس رادنیاء، محمد بسته‌نگار و مصطفی مفیدی بودند. رئیس دادگاه بدوی مأمور محاکمه متهمین سرتیپ محمد تاج‌الدینی بود. دادستانی دادگاه را سرهنگ حمید فروغ به عهده داشت. از ویژگیهای این دادرسی سلب حق قانونی متهمین در تعیین وکیل مدافع نظامی حتی براساس قانون دادرسی ارتش بود. دستگاه، با تجربه‌ای که از محاکمه سران نهضت آزادی و دفاعیات پرسر و صدای وکلای مدافع انتخابی آنها داشت^{۱۹} تکرار آن ماجرا را به صلاح خود نمی‌دانست. لذا، برای متهمین وکیل مدافع تسخیری تعیین کرد. محاکمه‌شوندگان نیز در اعتراض به عمل غیرقانونی دادگاه، حاضر به دفاع از خود نشدند و در طول دادرسی سکوت کردند، با این حال دادگاه آنها را به سه سال زندان محکوم نمود. دادگاه تجدیدنظر، به ریاست سرتیپ موسی مروستی، به روال دادگاه بدوی عمل کرد، با این تفاوت که چون دو تن از متهمین (مصطفی مفیدی و محمد بسته‌نگار) از قیام ۱۵ خرداد تجلیل کردند، حکم محکومیت آنها تشدید شد و از ۳ سال به ۴ و ۵ سال زندان افزایش یافت.

دسته سوم فعالان نهضت آزادی ایران در اوایل سال ۱۳۴۴ در دادگاههای نظامی محاکمه و به زندان (از یکسال تا سه سال) محکوم شدند.^{۲۰}

→ جایگاه قضاوت نصب شده بود اعتراض کرد و گفت «نصب این شعار، نه قانونی است، نه برازنده. این می‌شود دادگاه فرمایشی! خدا، قانون و عدالت درست، ولی بشر، جایزالخطاست. آقای رئیس! بگوئید این شعار را بردارند!...» (اسناد نهضت آزادی ایران، جریان محاکمه سران و فعالین، از انتشارات نهضت آزادی، ۱۳۶۳، صفحات ۱۷۶ تا ۱۷۹).

پس از پایان کار دادگاه چند تن از وکلای مدافع نیز دستگیر شدند و به اتهام همکاری با سران نهضت و اهانت به شاه تحت تعقیب قرار گرفتند و به حبسهای بیش از یک سال محکوم گردیدند. سرهنگ عزیزالله امیررحیمی در دادگاهی که او را محاکمه می‌کرد نیز رژیم را مورد حمله و انتقاد قرار داد. در یک مورد، هنگامی که وکیل مدافع تسخیری ضمن دفاع از او گفت: «آقایان، سرهنگ رحیمی از افسران شاه‌پرست ارتش شاهنشاهی است...» رحیمی سخن او را قطع کرد و گفت: «خودت شاه‌پرستی!...»^{۱۹} در آن موقع چند تن از وکلای مدافع سران نهضت آزادی دستگیر شده بودند و در انتظار محاکمه خود بودند!^{۲۰} محاکمه‌شوندگان عبارت بودند از: مجتبی مفیدی، مهدی شامنو، دکتر حسن عالی، مرتضی نیل‌فروشان، محمود مقدس‌پور، جلیل ضرابی، محمد مهدی خمسی، محمدرضا خمسی (این دو تن که سن آنها کمتر از ۱۸ سال بود به دو سال بازداشت در دارالادب محکوم شدند).

همیشه نمی‌توان برخلاف جریان آب شنا کرد.
ضرب المثل فرانسوی

روابط ایران

بخش اول

حکومت لیندون جانسون

مرگ نابهنگام کندی و به حکومت رسیدن لیندون جانسون (۶۹-۱۹۶۳) سرآغاز بهبود روابط ایران و آمریکا بود. محمدرضا شاه در دوران حکومت جانسون، دوبار (در سالهای ۱۳۴۳ و ۱۳۴۷) به طور رسمی از ایالات متحده آمریکا بازدید کرد و مورد استقبال رئیس جمهوری قرار گرفت. امیرعباس هویدا نیز در پاییز ۱۳۴۷ به آمریکا رفت. در این دوران چند تن از مقامات سیاسی و سرمایه داران آمریکایی نظیر برادران راکفلر (دیوید و جان راکفلر) به ایران مسافرت کردند.

در بهار ۱۳۴۷ (آوریل ۱۹۶۸) روی ویلکینز^۱، در رأس هیئت نمایندگی حقوق بشر در کنفرانسی که در تهران گشایش یافت به ایران آمد. انتخاب تهران پایتخت کشوری که از لحاظ نقض حقوق بشر و عملیات ساواک رسوای خاص و عام بود برای برپایی کنفرانس حقوق بشر و اعزام ویلکینز بدین مأموریت به منظور خنثی کردن اتهاماتی بود که مطبوعات و لیبرالهای آمریکا درباره نقض حقوق بشر در ایران علیه شاه وارد می ساختند.

آرل هریمن، مشاور نزدیک رئیس جمهوری آمریکا نیز طی سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ چهار بار به ایران آمد و با شاه ملاقات و مذاکره کرد. در بهار سال ۱۳۴۶ هوشنگ انصاری، که در میان مقامات سیاسی ایالات متحده، دوستان زیادی داشت، به سفیرکبیری دولت ایران در آمریکا منصوب شد. گذشته از پرزیدنت جانسون، که ستایشگر شاه بود، افرادی در کاخ سفید مانند والت رستو، مشاور امنیتی رئیس جمهوری همچنین مک نامارا، وزیر دفاع آمریکا، از محمدرضا شاه پشتیبانی می کردند.

به رغم گرمی روابط محمدرضا شاه و پرزیدنت جانسون، بین ایران و آمریکا، بر سر خرید جنگ افزار، اختلاف نظرهایی وجود داشت؛ اشتباهی شاه در انبار کردن سلاحهای

مدرن، پایان‌ناپذیر بود. از سوی دیگر، در اواسط دهه ۱۳۴۰ دولت ایران با کنسرسیوم بر سر میزان سهمیه خرید نفت کشمکش پیدا کرد. شاه خواستار فروش هرچه بیشتر نفت و تحصیل پول برای اجرای برنامه‌های مدرنیزه کردن کشور و نیز خرید جنگ‌افزار بود؛ سرانجام، با مداخله دولت آمریکا، کمپانیهای آمریکایی با افزایش تولید و خرید نفت ایران موافقت کردند، ولی تحویل جنگ‌افزارهای آمریکایی، بخصوص هواپیماهای مدرن به علت مخالفت کنگره، با بن‌بست روبه‌رو شد.

در تابستان ۱۳۴۵ (جولای ۱۹۶۶) شاه، به دوست قدیمی خود، کرمیت روزولت متوسل شد و در مذاکرات سه ساعته با او، از روش آمریکاییها در بی‌توجهی به خواستههایش گله کرد و گفت: «از اینکه مانند بچه‌های مدرسه با او رفتار می‌شود، خسته شده است.»^۲

روزولت پس از دیدار شاه به واشینگتن بازگشت. وی در ۱۷ جولای ۱۹۶۶ پیام و گفته‌های شاه را به والت رستو، مشاور امنیتی رئیس‌جمهوری اطلاع داد، سپس خواستار مذاکره با ری هر^۳ معاون وزارت امور خارجه شد. روزولت، از طریق جورج کارول عضو «سیا» که در عملیات «آجاکس» در سال ۱۳۳۲ برای براندازی دولت مصدق در تهران با او همکاری کرده بود، با رئیس‌جمهوری ارتباط داشت. کارول در آن موقع با هوبرت همفری^۴ معاون رئیس‌جمهوری کار می‌کرد.

کارول، در معرفی روزولت به معاون رئیس‌جمهوری نوشت:

«... شما کرمیت روزولت را می‌شناسید، او معاون شرکت نفت گلف، و مدیر انستیتوی خاورمیانه است. هیچ آمریکایی به اندازه روزولت، شاه ایران را نمی‌شناسد.»^۵

شاه در مذاکرات خود با روزولت، دلایل لزوم توجه ایالات متحده را نسبت به درخواستهایش بدین شرح توجیه کرده بود:

(۱) وضع جغرافیایی ایران به لحاظ مرزهای طولانی با اتحاد جماهیر شوروی

(۲) پشتیبانی دولت ایران از موضع ایالات متحده در ویتنام

2. The Eagle and the Lion, pp. 170—71.

3. Rey Hare 4. Hubert Humphrey

5. Memorandum, George Carrol to Vice President, July 27, 1966. LBJ Library, ExF05,6.30.66— 8.31.66, Box 42.

(۳) تصمیم ایران در مورد پر کردن خلأ ناشی از تخلیه نیروهای بریتانیا، در منطقه خلیج فارس

(۴) ایستادگی ایران به عنوان یک کشور مقتدر منطقه، در برابر تندرویهای جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر

(۵) تصمیم رژیم ایران در کمک به اسرائیل و پشتیبانی از آن....
در پایان شاه گفته بود:

«از بی تفاوتی آمریکاییها نسبت به دوستانشان «شوکه» شده است، زیرا دولت آمریکا با دشمنان خود بهتر از دوستانش رفتار می کند.»^۶

در طول سال ۱۳۴۵ شاه درخواست خرید جنگ افزارهای بیشتری کرد. سرانجام پس از مذاکرات طولانی و به رغم مخالفت های چند تن از سناتورها، که در رأس آنها ویلیام فولبرایت^۷ رئیس کمیته خارجی سنای آمریکا قرار داشت، دولت جانسون با فروش دو اسکادران هواپیمای اف - ۴ (هر اسکادران ۱۶ فروند) و جنگ افزارهای دیگر، تحت شرایطی موافقت کرد.

والتر روستو، مشاور امنیتی جانسون و مک نامارا وزیر دفاع آمریکا، از فروش جنگ افزار و هواپیماهای شکاری - بمب افکن اف - ۴ به ایران پشتیبانی می کردند و تحکیم روابط و دوستی ایالات متحده و شاه را از جنبه های گوناگون به سود و صلاح دولت ایالات متحده می دانستند.^۸

روابط جانسون و محمدرضا شاه تا بدانجا رسید که جانسون در تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۹۶۸ در نامه ای به آرمین مایر، سفیر ایالات متحده در ایران نوشت «دوستی و همبستگی من با اعلیحضرت یکی از عوامل مسرتبخش دوران حکومتم بوده است.»^۹

به رغم روابط دوستانه رئیس جمهوری آمریکا و شاه و نیز پشتیبانی دولت آمریکا از رژیم ایران، انتقاد و اعتراض علیه شاه بالا گرفت. دانشجویان ایرانی که در

6. The Eagle and the Lion, p. 171.

7. William Fulbright

8. Senator J.W. Fulbright, Oct. 18, 1966, and Memorandum W.W. Rostow to the President, Nov. 8, 1966, LBJ Library, Confidential File, FO 3-2 (January-March 1966) Box 48.

9. President Johnson to Ambassador Armin H. Meyer, June 28, 1968. LBJ Library GEN CO 122, Box 41.

دانشگاههای آمریکا تحصیل می‌کردند و دیگر ایرانیان مقیم ایالات آمریکا، با ارسال تلگرام و نامه‌های بی‌شمار به کاخ سفید و کنگره آمریکا و روزنامه‌ها، ماهیت رژیم سرکوبگر و فاسد شاه را افشا کردند و آن را محکوم نمودند.

برخی از ایرانیان با جرئت و جسارت کم‌سابقه‌ای علیه شاه و رژیم او به مبارزه برخاستند؛ دکتر علی شیخ‌الاسلامی، بنیانگذار و اولین رئیس دانشگاه ملی ایران که شاه او را برکنار و تبعید کرده بود، نمونه‌ای از این افراد بود. وی در سفر اول لیندون جانسون معاون پرزیدنت کندی به ایران (در سال ۱۳۴۱) با او ملاقات کرد. شیخ‌الاسلامی در ۱۲ اکتبر ۱۹۶۶ (پاییز ۱۳۴۴) در نامه‌ای به عنوان رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا، در انتقاد از رژیم شاه نوشت که «از سوی مأموران ساواک و افراد مسلح وابسته به شاه در آمریکا، تهدید به مرگ شده است.» دکتر شیخ‌الاسلامی با ابراز تنفر از گفته جولیوس هلمز، سفیر آمریکا، که محمدرضا شاه را ستایش کرده و او را همتای توماس جفرسون^{۱۰} رئیس جمهوری نامدار آمریکا دانسته بود، نوشت: «آقای رئیس جمهوری، با اوضاع و شرایط موجود در ایران من کمترین تردیدی ندارم که در آینده خیلی نزدیک، ویتنام دیگر، شاید هم بدتری خواهید داشت.»^{۱۱} با وجود این گونه اعتراضها، افرادی مانند بنجامین رید^{۱۲} معاون وزارت امور خارجه، مک جورج باندی، و والت روستو، مشاورین جانسون در کاخ سفید، از شاه و سیاست او حمایت می‌کردند و تلاش شخصیت‌هایی مانند ویلیام دوگلاس قاضی عالی‌مقام را در شناساندن ماهیت رژیم ایران و معرفی چهره واقعی شاه، خنثی می‌نمودند. دوگلاس، بیش از دیگر اطرافیان رئیس جمهوری آمریکا، ایران را می‌شناخت و نگران اوضاع کشور بود. دوگلاس در نامه‌ای که به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۶۵ (پاییز ۱۳۴۴) به پرزیدنت جانسون نوشت، نگرانی خود را نسبت به محاکمه پانزده تن دانشجویان ایرانی متهم به سوء قصد به جان شاه در کاخ مرمر (محاکمه گروه نیکخواه) ابراز داشت و نوشت: «این محاکمه مخالفان سیاسی رژیم است نه محاکمه جنایتکاران...»^{۱۳}

یکی دیگر از آمریکایی‌هایی که بیش از همه کارکنان کاخ سفید درباره ایران آگاهی داشت کویلریانگ بود. وی، نظریات خود را درباره نقاط ضعف رژیم شاه در

10. Thomas Jefferson

11. LBJ Library; Confidential File, CO 123, Box 41.

12. Benjamin Read 13. Ibid. Box 41.

اوایل دهه ۱۹۶۰ بیان کرده بود، همچنین رواج فساد، ادامه سیاست سرکوب و نیز، خطر ناشی از افزایش تعداد مستشاران نظامی در ایران را هشدار داده بود.^{۱۴}

چند تن از تحلیل گران امور ایران در وزارت امور خارجه آمریکا نیز پیش بینی کرده بودند که ایران در آینده با مشکلاتی دست به گریبان خواهد شد و این نکته را به رؤسای خود خاطرنشان کردند. برخی از این دیپلماتهای جوان که در دوران سفارت جولیوس هلمز در ایران خدمت کرده بودند، در تحلیل مسائل ایران و گزارش به وزارت خارجه آمریکا، نسبت به سفیران بعدی، آزادی عمل بیشتری داشتند. نگرانی درباره آینده ایران با ادامه حکومت و رهبری شاه در وزارت امور خارجه ایالات متحده از دسامبر ۱۹۶۶ به وسیله سه تن از تحلیلگران مورد بحث و بررسی قرار گرفت. این سه تن عبارت بودند از ویلیام میلر^{۱۵}، لاری سیماکیس^{۱۶} و آرچی بولستر^{۱۷}. اینان از صاحب منصبان شایسته وزارت خارجه و متخصص امور ایران بودند، ولی نظریات آنها مورد توجه رؤسایشان قرار نگرفت.^{۱۸}

در اواخر ۱۹۶۰ سیاست طرفداری از رژیم پهلوی و حمایت از شاه در سطح بالای وزارت خارجه همچنان مطرح بود، و نظریات مخالفان، که اوضاع ایران را واقع بینانه قضاوت می کردند، پذیرفته نبود.

بالا گرفتن اعتراض علیه رژیم شاه

لیندون جانسون از رفورم اجتماعی، توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی سخن می گفت ولی در زمینه سیاست خارجی معتقد به اعمال قدرت و استفاده از نیروی نظامی بود. همکاران و مشاوران نزدیک رئیس جمهوری و اعضای شورای امنیت ملی در کاخ سفید از نظریه او پشتیبانی می کردند.

جانسون، با چنین طرز تفکری درگیر جنگ ویتنام شده بود و ادامه جنگ و پشتیبانی از دوستان و متحدان ایالات متحده در کشورهای جهان سوم، نظیر ژنرالهای ویتنام جنوبی، را به سود منافع آمریکامی دانست. در ایران، محمدرضا شاه که از دوستان خوب ایالات متحده بود، از سیاست ویتنامی آمریکا پشتیبانی می کرد. همچنین از اشغال

۱۴. نگاه کنید به: شکست سیاسی و اقتصادی، فصل چهارم.

15. William Miller — 16. Larry Semakris — 17. Archie M. Bolster

18. The Eagle and the Lion, p. 176.

جمهوری دومینیکن به وسیله نیروهای مسلح آمریکا حمایت کرد که سبب سپاسگزاری جانسون از او گردید.^{۱۹}

شاه ایران از سیاست خاورمیانه ایالات متحده نیز جانبداری می‌کرد. از جمال عبدالناصر، رئیس جمهوری مصر بیمناک بود و سیاست رادیکالیسم او را محکوم نمود، مهمتر از این، با دولت اسرائیل، دوست و متحد آمریکا و دشمن اعراب که آن را به طور «دوفاکتو» شناخته بود، دوستی و ارتباط داشت. از سوی دیگر، شاه اعلام کرده بود در نظر دارد خلأ ناشی از تخلیه نیروهای نظامی بریتانیا را در منطقه خلیج فارس پر کند و بدون حضور نیروهای ایالات متحده، که درگیر جنگ ویتنام بودند، ثبات و امنیت را در منطقه خلیج فارس تأمین نماید.^{۲۰} افزون بر این، ایران با داشتن نفت فراوان و ثروتی که در آینده از این راه به دست می‌آورد، می‌توانست بازار مناسب و پرسودی برای صنایع آمریکا، بخصوص کارخانجات اسلحه‌سازی آن کشور باشد.

روابط محمدرضا شاه با ایالات متحده از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ به تدریج توسعه و تحکیم بیشتری یافت. اردشیر زاهدی و هوشنگ انصاری، سنیر ایران در آمریکا، در بهتر شدن این روابط نقش مهمی ایفا کردند. از سوی آمریکاییها نیز سرمایه‌دارانی چون دیوید لیلیانتال^{۲۱}، دیوید را کفلر و کریمیت روزولت و سیاستمدارانی مانند والت رستو، آرمین مایر، مک جورج باندی، در این زمینه نقش داشتند. دیوید لیلیانتال از ستایشگران شاه در کاخ سفید، بخصوص نزد جانسون و همسرش بود. یک بار پس از ملاقات لیلیانتال با جانسون، در ۱۶ ژوئن ۱۹۶۴ (تابستان ۱۳۴۳) رئیس جمهور چنان به وجد آمده بود که گفت «دیو؛ وضع ایران، تقریباً از هر جای دیگر جهان بهتر است.»^{۲۲}

روابط شاه با ایالات متحده، با اعطای هدایای مختلف به شخصیتهای سیاسی و مطبوعاتی گرمتر شد. بیشتر هدایا به وسیله اردشیر زاهدی در دوران تصدی سفارت ایران در بریتانیا، یا در پست وزارت امور خارجه و سپس سفیرکبیری در ایالات متحده آمریکا، به افراد داده شد. انصاری در هدیه دادن مقام بعد از اردشیر زاهدی را دارا بود. زاهدی هدیه گیرندگان را به سه طبقه تقسیم کرده بود؛ اعضای کنگره آمریکا، ارباب مطبوعات و شخصیتهای برجسته واشینگتن. به نوشته رسانه‌های خبری آمریکا، کیسینجر یکبار

19. Ibid; p. 177. 20. Ibid; p. 177. 21. David Lilienthal

22. David E. Lilienthal, The Journals of David E. Lilienthal, Vol. 6. Creativity and conflict, 1964—1967 (New York: Harper and Row), p. 48.

اعتراف کرد که هنگام ازدواجش، هدایایی از سوی شاه ایران دریافت کرده است.^{۲۳} با وجود گرمی روابط شاه و سران دولت ایالات متحده آمریکا، فروش سلاحهای مورد درخواست شاه با مخالفتهایی در کنگره و مطبوعات آمریکا روبه‌رو گردید. در این موقع به مطبوعات ایران اجازه داده شد، سیاست دولت آمریکا را مورد انتقاد قرار دهند. مجله فردوسی، خواندنیها و تهران‌مصور، در مقالات خود سیاست آمریکا در ویتنام و آسیای جنوب شرقی را به باد انتقاد گرفتند. در سال ۱۳۴۴ دکتر مهدی بهار کتاب «میراث خوار استعمار» را منتشر کرد. در آن کتاب سیاست ایالات متحده در آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی، به نحوی سابقه‌ای مورد انتقاد و حمله قرار گرفته بود. کتاب ۶۵۰ صفحه‌ای بهار، با استقبال روبه‌رو شد و چند هزار نسخه آن به فروش رفت ولی در همان اوان شایع بود که دولت و «ساواک» در انتشار آن دست داشته‌اند. در سال ۱۳۴۵ مهدی بهار طی مقالاتی که در پنج نوبت در مجله تهران‌مصور منتشر شد، ایالات متحده را به عنوان قدرت استعماری و پشتیبان کمپانیهای بزرگ نفت معرفی کرد. وی کمپانیهای نفتی غرب را عامل به قدرت رسیدن مصدق و پیدایش جنبش ملی ایران و مبارزه علیه شاه دانست.^{۲۴} گفتنی است که این حملات همزمان با موقعی بود که شاه با کنسرسیوم نفت بر سر بالا بردن میزان خرید نفت، کشمکش داشت، در عین حال در صدد بهبود روابط سیاسی و تجاری ایران با دولت اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود تا با وارد آوردن فشار به ایالات متحده، جنگ افزارهای مدرن بیشتری از آمریکا دریافت کند. حمله علیه آمریکا و کمپانیهای نفت، در

23. Claudia Wright; Secret of the Shah's Supporters: «How Champagne and Caviar Won Kind Words From the Press» New States man, March 9, 1979, p. 323.

هنری کیسینجر، در رأس هدیه‌گیرندگان قرار داشت. وی، کمی قبل از اینکه زاهدی برای همیشه سفارت ایران را در واشینگتن ترک کند، یک تخته فرش قیمتی برای آپارتمانش در نیویورک از او هدیه گرفت. پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، رسیدهای وصول هدایا، از دریافت‌کنندگان که در سفارت ایران موجود بود، به جو اسپیر (Joe Spear) همکار چک اندرسون، روزنامه‌نگار معروف آمریکایی نشان داده شد و او نیز رسیده‌ها را به مارک هولبرت (Mark Hulbert) نویسنده آمریکایی ارائه کرد. در میان این رسیده‌ها، گذشته از کیسینجر، اسامی چند تن از معاونان رؤسای جمهوری و شماری سناتور دیده شد. جرالده فورد، ریچارد نیکسون، نلسون راکفلر، از دیگر دریافت‌کنندگان هدیه بوده‌اند. (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به:

Mark Hulbert: Interlock. The Untold Story.... New York, 1980.

۲۴. مجله تهران‌مصور؛ شماره‌های ۲۱-۷ و ۲۸ مرداد و ۴ و ۱۱ شهریور ۱۳۴۵.

چارچوب توجیه این منظور بود که تراستهای نفتی درصدد مقابله با شاه به منظور کُند کردن روند برنامه‌های رفورم اومی باشند!

احساس ضدّ اجنبی و استفاده از آن در ایران سابقه طولانی دارد. محمدرضاشاه در اواسط دهه ۱۳۴۰ قصد داشت برای مقابله با نارضایتیهای طبقه متوسط جامعه، از این احساس بهره‌برداری کند و با وانمود ساختن وجود اختلاف بین ایران و آمریکای حامی‌اش، عده زیادی از روشنفکران و تحصیل‌کردگان ساده‌اندیش را به طرف خود بکشانند. بدین‌سان، هنگامی که جانسون از سیاست دولت ایران در مورد مداخله نظامی آمریکا در جنگ ویتنام قدردانی می‌کرد، محمدرضاشاه، محیلانه، ناظر انتشار مقالات انتقادی مطبوعات زیر سانسور ایران علیه ایالات متحده بود.

نتیجه این گونه مانورها، در نهایت به زیان شاه و آمریکاییها تمام شد؛ نسل جوان آن روز ایران که پدرانشان داستان مظالم استعمارگران را برای آنها بازگو کرده بودند، با خواندن و شنیدن اخبار و مطالب مربوط به جنگ ویتنام، بیش از پیش به ماهیت میلیتاریسم آمریکا واقف شدند. بخشی از این جوانان همانهایی بودند که یک دهه بعد، به خیابانها آمدند و با شعار «مرگ بر شاه» و «مرگ بر آمریکا» پیشقراولان انقلاب شدند.

بخش دوم ارزیابی تحولات اقتصادی

۱۳۵۳ - ۱۳۴۳

از اواسط دهه ۱۳۴۰ شاه کنترل قدرت را در دست داشت. پایه‌های سلطه او، بر صحنه سیاسی کشور تحکیم یافته بود. ارتش، نیروهای انتظامی و ساواک در برخورد با مخالفان، وفاداری خود را نسبت به او اثبات کرده بودند؛ اجرای برنامه‌های رفورم، پیشرفتهای اقتصادی را نوید می‌داد.

از لحاظ سیاست خارجی و موقعیت بین‌المللی، شاه در شرایط مطلوبی قرار داشت؛ شرکتهای صنعتی و تجاری غرب، برای سرمایه‌گذاری به ایران روی آورده بودند؛ واشینگتن، دوست شاه و متحد ایران بود؛ شورویها برنامه‌های رفورم رژیم ایران را تأیید می‌کردند.^۱ اسرائیلیها شاه را می‌ستودند.

در زمینه مدرنیزه کردن ساختار اقتصادی و کشاورزی ایران، ظاهراً کارهایی صورت گرفته بود؛ شاه نوید می‌داد که استاندارد زندگی مردم ایران، از استاندارد زندگی مردم کشورهای اروپای غربی بالا تر خواهد رفت و در پایان قرن بیستم، ایران در زمره یکی از پنج کشور پیشرفته صنعتی جهان در خواهد آمد.^۲ ولی بین این وعده‌های پُرسر و صدا، در مقایسه با آنچه انجام شده بود، فاصله زیادی به چشم می‌خورد و این تفاوت مردمی را که چشم امید به نتایج انقلاب شاه و مردم داشتند، رفته رفته نوید می‌ساخت.

در حقیقت آنچه طی یک دهه تحت عنوان مدرنیزاسیون صورت گرفت، نه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بود، نه مدرنیسم، بلکه شبه‌مدرنیسمی بود که پشتوانه آن فقط به عواید نفت بستگی داشت.^۳ هنگامی که کشور، به رغم محمدرضا شاه در آستانه

۱. پروفیسور م. س. ایوانف؛ تاریخ ایران نوین، ترقیات اقتصادی و تحولات در زمینه آموزش و زندگی اجتماعی ایران، صفحات ۲۳۶ تا ۲۶۵.

2. Rouleau: Iran Myth and Reality, The Guardian, Oct. 24, 1966.

3. Homa Katouzian: The Political Economy of Modern Iran, pp. 274/94.

دروازه‌های «تمدن بزرگ» قرار داشت، وضع مسکن در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ ایران به صورت یک مشکل بزرگ درآمده بود. سرویس حمل و نقل، و دیگر خدمات شهری بسیار نامناسب بود. بخشی از سیل مهاجرین روستاها، که برای یافتن کار به تهران و دیگر شهرها روی آورده بودند، به طور موقت در کارهای ساختمانی جذب شده بودند، و بقیه سیگارفروشی، بلیط بخت آزمایی فروشی، نوکری و حتی گدایی می‌کردند. در استراتژی توسعه اقتصادی شاه، کمتر به تکنولوژی پیشرفته غرب و بیشتر به واردات تسلیحات و جنگ افزار توجه شده بود. کالای عمده صادراتی ایران نفت بود و همه چیز به درآمد نفت بستگی داشت. عایدی حاصل از نفت که در اواسط دهه ۱۳۴۰ حدود ۵۰۰ میلیون دلار بود، در سال ۱۳۵۵، از ۲۰ میلیارد (چهل برابر) تجاوز کرد. به همین ترتیب واردات کشور از ۵۶۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۱، به بیش از ۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۱ و ۱۸/۴۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ رسید. همچنین رشد عواید نفت به سقوط سهم صادرات غیرنفتی انجامید، به طوری که در سال ۱۳۵۶ سهم صادرات غیرنفتی به ۲ درصد کاهش یافت. به بیان دیگر، در آستانه دروازه‌های «تمدن بزرگ» صادرات کالای کشاورزی و صنعتی ایران تنها ۲ درصد کل صادرات کشور بود.^۴

در زمینه بهداشت و فرهنگ، طی دهه ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۳ نیز اقداماتی صورت گرفته بود؛ تعداد پزشکان سه برابر و میزان سواداندوزی از ۲۶ درصد در سال ۱۳۴۳ به ۴۲ درصد، در اوائل دهه ۱۳۵۰ ترقی کرده بود، همچنین اعتبار برای هزینه‌های آموزش عالی از ۷/۶ درصد در سال ۱۳۴۳ به ۱۳ درصد در سال ۱۳۴۹ افزایش یافته بود.^۵ ولی این نکته نیز حقیقت داشت که ایران طی یک دهه گذشته از لحاظ کمبود پزشک، کمبود امکانات بهداشتی و بیمارستانی، یکی از کشورهای عقب مانده خاورمیانه محسوب می‌شد. افزون بر این ۶۸ درصد بزرگسالان کشور همچنان بی‌سواد باقی مانده بودند، کمی بیش از ۴۰ درصد اطفال در مدارس ابتدایی درس می‌خواندند. برای ۲۹۰,۰۰۰ دیپلمه متقاضی تحصیلات عالی، سالانه ۶۰,۰۰۰ محل وجود داشت و حد نصاب کسانی که تحصیلات عالی داشتند، کمتر از دیگر کشورهای خاورمیانه بود.

در مورد برنامه اصلاحات ارضی تعداد ۱,۶۳۸,۰۰۰ خانوار کشاورز صاحب زمین

۴. همان کتاب؛ صفحات ۲۴۰ تا ۲۶۲.

۵. دکتر ابراهیم گرانفر؛ اقتصاد در حال توسعه و برنامه ریزی نیروی انسانی؛ ۱۳۵۱، صفحه ۱۶۳.

شده بودند. شرکتهای تعاونی روستایی، تسهیلاتی برای کشاورزان فراهم کرده بودند. تعداد تراکتورها شانزده برابر شده و سطح اراضی زیر کشت، به بیست برابر رسیده بود؛ با این حال، کمبودهای آشکار به چشم می‌خورد؛ شرکتهای تعاونی سرمایه کافی برای کمک به کشاورزان نداشتند، عمده سرمایه و امتیازات مالی و امکانات مربوط به کشاورزی در اختیار شرکتهای زراعی و کشت و صنعت قرار می‌گرفت. بیش از ۹۰ درصد روستاها، فاقد روشنائی (برق) بودند و مهمتر از اینها اکثریت کشاورزانی که استحقاق دریافت زمین داشتند، از دریافت زمین محروم مانده بودند و یا مقدار زمینی که به آنها واگذار شده بود به اندازه‌ای که با کار در آن حداقل معاش خود را تأمین کنند نبود.

کنترل قیمت محصولات کشاورزی مانند گندم، افزایش جمعیت، مهاجرت روستاییان بدون زمین به شهرها، بی‌توجهی دولت به مازاد محصولات کشاورزی، به عنوان منبعی برای تأمین غذا و صادرات و تأمین درآمد، به دلیل استفاده از عواید نفت، از اهم مسائلی بود که موجب پایین آمدن سطح محصولات کشاورزی گردید. در نتیجه، ایران از اواسط دهه ۱۳۵۰ ناگزیر از وارد کردن غله و دیگر فراورده‌های کشاورزی شد. در سال ۱۳۵۰ ارزش کل تولید کشاورزی ایران، بالغ بر ۱۷۲/۳ میلیارد ریال بود، در صورتی که کل مصرف روستاییان ۱۷۹/۶ میلیارد ریال بود. به بیان دیگر، مصرف روستاییان ۷/۳ میلیارد ریال بیش از کل تولید کشاورزی مملکت بود!^۶

در زمینه استاندارد زندگی مردم شهرنشین نیز پیشرفتهای قابل توجهی صورت گرفته بود؛ ساختمانهای جدید و آپارتمانهای مدرن، فراوانی کالای مورد نیاز، بخصوص یخچال، تلویزیون، اتومبیل سواری، نشانه تغییر کیفیت زندگی شهرنشینان بود. کارگران از بیمه درمانی، بیمه بی‌کاری و سهم شدن در سود کارخانجات بهره می‌بردند ولی در مقابل، تعداد خانواده‌هایی که فقط در یک اطاق زندگی می‌کردند، طی ده سال (۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶) افزایش یافته بود و از ۳۶ درصد به ۴۳ درصد رسیده بود. در سال ۱۳۵۶ بیش از ۴۲ درصد ساکنان شهر تهران، محل سکونت مناسب نداشتند. تهران با بیش از ۴ میلیون جمعیت از سیستم حمل و نقل شهری مناسب در مقایسه با دیگر پایتختهای کشورهای خاورمیانه، محروم بود؛ طبقات پایین کارگر، مانند دستفروشان، کارگران ساختمانی، و

کسانی که در کارگاههای کوچک و نظایر آن کار می‌کردند، از برنامه رفاه اجتماعی استفاده نمی‌کردند، زیرا واجد شرایط مقررات بیمه نبودند. بدین سان، صدها هزار تن کسانی که از روستاها برای یافتن کار به تهران و شهرستانها روی آورده بودند، در فقر و فاقه و بلا تکلیفی به سر می‌بردند.

طی ده سال آخر حکومت شاه، درآمد ناویژه ملی قوس صعودی داشت، ولی مردم ایران از این درآمد به نحو برابر بهره‌مند نشدند. ثروتمندان به مراتب بیش از طبقات متوسط پایین سود بردند و ثروتمندتر شدند، فساد با ابعاد وسیعی در ارکان مملکت، همگام با استبداد پیش می‌رفت. برادران و خواهران شاه و وابستگان آنها، از سهامداران عمده بسیاری از شرکتهای داخلی، یا واسطه معاملات بین دولت و شرکتهای خارجی بودند و از این رهگذر، صدها میلیون دلار به جیب زدند. روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ به استناد گفته یکی از منابع بانکی در آمریکا نوشت «... فقط اوراق بهادار متعلق به شخص شاه بیش از یک میلیارد دلار است و تنها طی دو سال آخر، مبلغی بین ۲ تا ۴ میلیارد دلار از سوی خانواده سلطنتی ایران به آمریکا منتقل شده است.»

محمدرضا شاه، در سالهای اول دهه ۱۳۵۰ بی‌اعتنا به انتقاد مخالفان و مطبوعات در رؤیای «تمدن بزرگ» و با تکیه به پشتیبانی واشینگتن، خود را رهبر انقلاب شاه و مردم و محبوب ملت می‌دانست. وی در زمستان ۱۳۵۳ در مصاحبه با خبرنگار روزنامه گاردین گفت: «مردم ایران، با قلب و روحشان، پشت سر پادشاه خود ایستاده‌اند.»^۷

جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی

در پاییز سال ۱۳۵۰ محمدرضا شاه، سالگرد ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران را با شکوه کم‌نظیری در محل پرسپولیس (تخت جمشید) جشن گرفت. در این جشن بیست پادشاه و امیر عرب؛ پنج ملکه؛ بیست و یک شاهزاده؛ شانزده رئیس‌جمهوری؛ سه نخست‌وزیر؛ چهار معاون رئیس‌جمهوری و دو وزیر خارجه از ۶۹ کشور شرکت کردند. از جمله مدعوین نیکلا پادگورنی، رئیس‌جمهوری اتحاد جماهیر شوروی، مارشال تیتو؛ از یوگوسلاوی؛ یحیی‌خان از پاکستان؛ و.و.گیری از هندوستان؛ ملک حسین پادشاه اردن و امپراتور هیلاسلاسی، از اتیوپی بودند. اسپرو آگنیو معاون ریچارد نیکسون به

نمایندگی ایالات متحده در مراسم شرکت داشت. گذشته از مقامات مزبور، دهها تن از شخصیت‌های علمی، هنری، صنعتی، فرهنگی و نمایندگان رسانه‌های خبری جهان و نیز نخبگان ایرانی، در جشنی که یک هفته طول کشید حضور یافته بودند.^۸

مراسم جشن در نهایت گشاده‌دستی و اسراف انجام گرفت و هزینه آن بیش از ۲۰۰ میلیون دلار برآورد شد.^۹ شاه، با برگزاری این جشن پسر و صدا، مرحله تازه‌ای از سلطنت خود را آغاز کرد. شاید این کار نشانه‌ای بود از بیماری بزرگ‌پنداری او، زیرا در همان اوان که میلیون‌ها دلار صرف هزینه خرید و ارسال مشروب، گل و غذا، از اروپا شد، و هنگامی که میهمانان در تخت جمشید، جگر غاز و خاویار مزمز می‌کردند، هزاران ایرانی در ایالات سیستان و بلوچستان، حتی در روستاهای فارس گرسنه بودند.^{۱۰} در چنین شرایطی صدها تن از شخصیت‌های معروف از اکناف جهان به پرسپولیس آمده بودند تا شاهد پیشرفتهای ایران باشند و شاه را ستایش کنند. در پرسپولیس، محمدرضا شاه، بر سر مزار کورش نطقی ایراد کرد و گفت:

۸ و ۹. مدعوی در ۳ چادر عظیم و ۵۰ چادر بزرگ که در خارج تهیه شده بود، پذیرایی شدند. برای تأمین روشنایی محل از تهران و شیراز ۶۰۰۰ مایل کابل کشی و ۲۰ مایل حلقه گل زینتی، شامل ۱۳۰,۰۰۰ لامپ چراغ مصرف شده بود. در میهمانی‌های رسمی، ۵۰۰ تن میهمان حضور داشتند. غذا شامل تخم بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ، کباب بره با قارچ، طاووس بریان انباشته از جگر غاز و دیر شامل تمشک تازه محصول فرانسه با لعاب انجیر و تمشک مخصوص بود. ماکس بلوئه، فرانسوی که با ۲۵۹ سرآشپز، آشپز و پیشخدمت، از ده روز پیش از برگزاری مراسم جشن از فرانسه آمده بود، سرپرستی پذیرایی‌ها را به عهده داشت. رستوران ماکزیم پاریس، غذا و مشروب، از جمله ۲۵,۰۰۰ بطری شراب مخصوص تهیه دیده بود.

در مراسم جشن پرسپولیس ۶۰۰ روزنامه‌نگار، عکاس و فیلمبردار از اکناف جهان به تخت جمشید آمده بودند، بیش از یک میلیون کلمه خبر به سراسر دنیا مخابره کردند. شبکه تلویزیونی NBC از ایالات متحده آمریکا، مراسم جشن را با استفاده از ماهواره، برای ده‌ها میلیون بیننده آمریکایی پخش کرد. مردم ایران نیز قسمتهایی از مراسم را از تلویزیون تماشا کردند. به نقل از:

(James A. Bill, op.cit., pp. 149—184)

۱۰. مؤلف در سال ۱۳۳۵ در معیت سرلشکر میرجلالی فرمانده سپاه جنوب، در شهرستان خاش شاهد این حقیقت تلخ و شرم‌آور بود؛ میرجلالی ضمن بازدید تنها مدرسه شهر، از مدیر آن که مرد ژنده‌پوشی بود پرسید، بچه‌ها کجا هستند. مدیر جواب داد ساعت تفریح آنهاست، عده‌ای برای غلفخوری به صحرا رفته‌اند!

«... کورش بزرگ! شاه شاهان؛ شاه هخامنش؛ شاه سرزمین ایران؛ من شاهنشاه ایران، از جانب خود و ملت، بر تو درود می‌گویم!... کورش! شاه بزرگ شاهان، آزاده‌ترین آزادگان، قهرمان تاریخ ایران و جهان! آسوده بخواب، زیرا ما بیداریم و پیوسته بیدار خواهیم ماند...»^{۱۱}

مدعوین جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، صدها تن میهمانان خارجی و گروهی از نخبگان مورد اعتماد دستگاه بودند ولی مردم ایران به آنجا راه نداشتند. همه راه‌هایی که به پرسپولیس رخت خمشید منتهی می‌شد به وسیله نیروهای نظامی و امنیتی بسته شده بود. صدها تن، زن و مرد ایرانی، که نسبت به آنها سوءظن می‌رفت، دستگیر شده و یا تحت نظر قرار داشتند.

به رغم کوششها و هزینه سنگینی که برای هرچه باشکوه‌تر جلوه دادن جشنها به کار رفت، مطبوعات آمریکا مطالب انتقادآمیزی پیرامون بی‌نظمیهای آن نوشتند و برخی شاه و رژیم او را به باد حمله گرفتند. دنباله انتقاد به محافل و شخصیت‌های سیاسی کشیده شد. جورج بال، معاون سابق وزارت امور خارجه آمریکا گفت «چه مناظر پوچ و زننده‌ای! فرزند یک سرهنگ فوج قزاق، در کشوری که درآمد سرانه مردم آن ۲۵۰ دلار در سال است، مانند یک امپراتور جشن برپا کرده و با ادعای رفورم و نوگرایی، البسه و پوشاک دوران استبداد باستانی را به نمایش گذاشته است.»^{۱۲}

محمدرضا شاه که از انتقادات مطبوعات خارجی پیرامون بی‌نظمیهای جشنها به خشم آمده بود، در مصاحبه‌ای که با خبرنگار روزنامه لوموند به عمل آورد گفت:

«... اینها دیگر چه گله و شکایتی دارند؟ ما برای برخی از سران کشورها و میهمانان، دوبار ضیافت و میهمانی برگزار کردیم [...] به هر حال، این بزرگترین اجتماع کشورهای جهان در تاریخ بود.»^{۱۳}

۱۱. روزنامه‌ها، آذر ۱۳۵۰.

12. George W. Ball; The Past has another Pattern; Memories. (New York; W.W. Norton, 1982), p. 435.

(سپهد فریدون سنجر، معاون عملیاتی فرمانده نیروی هوایی که از افسران خوشنام آن نیرو به شمار می‌رود، و در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ شاهنشاهی، میهماندار یکی از سران کشورهای مدعو بوده است، مواردی از بی‌تربیتی‌ها را در آن مراسم، برای مؤلف نقل کرد؛ از جمله گفت، در اولین روز و شب مراسم برای میهمانداران، که حدود ۵۰ تن افسر از درجه سرتیپ به بالا بودند، غذا و محل استراحت پیش‌بینی نشده بود و هیچ‌کس خود را مسئول این بی‌تربیتی نمی‌دانست.)

آیت‌الله روح‌الله خمینی، طی بیانیه‌ای که از تبعید (عراق) منتشر کرد، جشن شاهنشاهی را محکوم نمود و از مردم ایران خواست علیه رژیم غارتگر پهلوی تظاهرات برپا کنند. آیت‌الله، با اشاره به تظاهرات دانشجویان ایرانی و مضروب شدن آنها به وسیله پلیس و مأمورین امنیتی گفت «تنها گناه این دانشجویان نشان دادن مخالفت با جشنهای ۲۵۰۰ ساله بود. ما، به این جشنها نیاز نداریم، برای گرسنگان کاری بکنید. ما نمی‌خواهیم بر روی نعش ملت ما جشن برپا کنید.»^{۱۴}

→ ۱۳. مصاحبه با خبرنگار لوموند، به نقل از گاردین، ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱.

14. Iran Report. Autumn, 1971, p. 1.